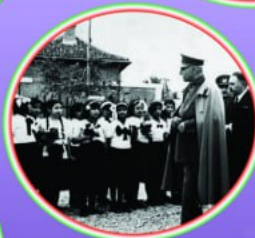


منظر

هشتاد و هشتمین سالگرد

دی ۱۷

کشف حجاب به فرمان رضاشاه بزرگ



دفتر ویژه

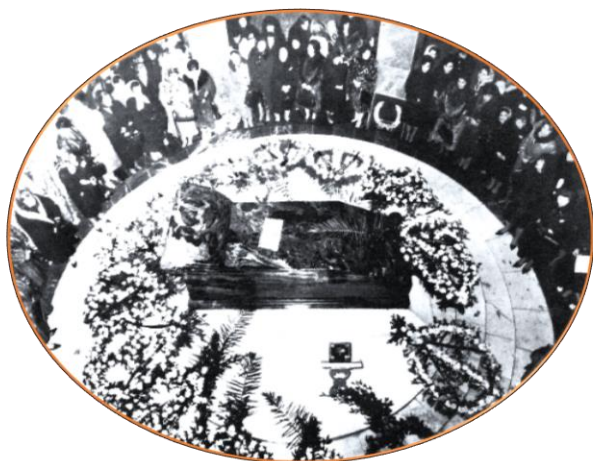
بمناسبت ۱۷ دی، هشتادو هشتمین سالگرد کشف حجاب بفرمان رضاشاه بزرگ



دفتر ویژه — نشر سازمان مشروطه ایران

<https://mashrooteh.org/>

طرح جلد از: کیارش معنوی



زنان ایران در آرامگاه رضا شاه بزرگ ۱۷ دی ماه ۱۳۴۱

فهرست:

سرآغاز سخن:

۵ شروین محبی:

سخنرانان:

۹ روشنگ استرکی:

۸۸ سال فراز و فرود جایگاه اجتماعی زنان در ایران

۱۷ دکتر شیدا تهرانی:

اهمیت فرمان تاریخی کشف حجاب در مسیر مبارزه زنان ایرانی

۲۷ هاله حسینی رامندی:

کشف حجاب؛ طلیعه ملوکانه

۳۳ فرخنده مدرّس

درس‌های بزرگِ رخدادِ تاریخی ۱۷ دی

پرسش و پاسخ:

- ۴۳ روشنگ استرکی
۵۱ دکتر شیدا تهرانی
۵۷ هاله حسینی رامندی
۶۳ فرخنده مدرّس



علیاحضرت ملکه پهلوی در جشن دانشسرای عالی و کشف حجاب دیپلم دختران را به آنان می‌دهند



سرآغاز سخن

شروین محبی

با درود و مهر به هم میهنان گرامی.

خوش وقتم که به مناسبت هفدهم دی ماه، از طرف سازمان مشروطه ایران، امروز میزبان چهار تن از فعالان و کنشگران سیاسی و اجتماعی ایران هستیم.

۸۸ سال پیش رضاشاه تصمیمی گرفت که تاثیری بس شگرف بر جامعه ایران گذاشت. این تاثیر نه تنها در ظاهر افراد، بلکه در چهره شهرها نیز مشهود بود. اما اثر بزرگ آن، روی دادن جنبشی اجتماعی بود که در سالهای بعد پدید آمد و محصولش آزاد شدن نیروی نسل جدیدی بود که طعم آزادی و حق انتخاب بیشتری را نسبت به نسل پیش از خود می چشید و این بر تمام ارکان جامعه تاثیرگذار بود. مسلماً زنانی که قدرت تصمیم‌گیری داشته و وارد دانشگاهها، ادارات و دیگر فضاهای اجتماعی می‌شدند، تجربه‌ای بسیار گرانبها‌تر برای انتقال به فرزندان خود داشتند که خود مایه تحول دیگری در نسل آینده می‌شد.

پس از انقلاب اما، قانونی خلاف و ضد این روند تصویب گردید؛ که جامعه ایرانی هنوز به شدت درگیر معضلات و ناهنجاریهای ناشی از آن است.

برای بررسی ریشه‌های رویداد ۱۷ دی و کشف حجاب به کمی قبل‌تر برمی‌گردیم. در جریان جنبش، مشروطه زنان وارد جنبش‌های آزادی‌خواهانه شده و برای دستیابی به حقوقشان تلاش می‌کنند. در این دوره، زنان، انجمن‌های گوناگونی را راه‌اندازی کرده که مخفیانه برای دستیابی به حقوقشان تلاش می‌کردند. همین انجمن‌ها در دوره پهلوی تبدیل به سازمانهای مردم‌نهاد حامی حقوق زنان شدند. احقاق حقوق زن، تنها خواسته زنان نبود بلکه مردان نیز در پی دستیابی زنان ایرانی به این حقوق کوشا بوده‌اند به گونه‌ای که تصنیف‌هایی مانند دختران سیروس توسط مردان سروده و توسط زنان اجرا می‌شد.

خواسته‌های مردمی و به ویژه فشارهای نخبگان جامعه‌ی رو به زوال سالهای پایانی قرن ۱۳ خورشیدی، شرایطی را فراهم می‌کند تا رضا شاه ظهور کند.

پیش از اینکه اصلاً قانونی به نام کشف حجاب پدید آید، برخی از زنان مانند طاهره قره‌العین یا قمرالملوک وزیری حجاب را برمی‌دارند. دوره رضاشاه و پادشاهی پهلوی به طور کلی، دارای این ویژگی بود که پاسخگوی نخبگان جامعه باشد و نیازهای آینده جامعه ایرانی را پیش از تبدیل آن به یک خواسته عمومی، پیش‌بینی و اجرا کند. و این یکی از جنبه‌های ترقی‌خواهانه دوره پهلوی بود.

در این راستا رضاشاه با تصویب قانون کشف حجاب در حمایت از زنان و خواسته‌های به جای آنها تلاش کرده و در سایه این قوانین، زنان به شهروند ایرانی تبدیل می‌شوند.

از دیماه ۱۳۱۴ تا دیماه ۱۳۵۷ یعنی در طول تنها ۴۳ سال، زنان ایرانی پیشرفتی به شدت چشمگیر و پُر سرعت در همه زمینه‌ها داشتند. و این دست‌آوردی ستودنی‌ست.

اگر به تاریخ ایران مراجعه کنیم تا سال ۱۳۰۷ هیچگاه قانون سراسری برای اجباری کردن نوع پوشش برای ایرانیان تمام سطح کشور وجود نداشته است. در این سال رضاشاه برای کارمندان ادارات و دانش‌آموزان مقرر کرد تا از عبا و عمامه و قبا و دستار و دیگر جامگان مشابه استفاده

نکرده و با کلاه و کت و شلوار در محل کار و تحصیل حاضر شوند و سپس در سالهای بعد این قانون سراسری شد. قانون پوشاک مردان ۱۳ سال و کشف حجاب زنان تنها ۶ سال دوام داشت و در دوره پادشاهی محمدرضاشاه لغو گردید و هیچ‌گونه قانونی برای پوشیدن یا نپوشیدن پوشاک خاصی وجود نداشت و ایرانیان در انتخاب پوشش تا سال ۵۷ کاملاً آزاد بودند. مشخصاً این قوانین به مذاق مردم خوش آمد و از آن استقبال نمودند، چرا که تقریباً اکثریت مردان و بخش بزرگی از زنان، پس از لغو این قوانین دیگر به پوشش دوره قاجار خود برنگشتند و دیدیم بذری که رضاشاه کاشت چگونه جوانه زد و رویید.

با ورود جمهوری اسلامی به ایران برای بازگرداندن ایران به شرایط اجتماعی پیش از دوره پهلوی، قوانینی در رابطه با نوع و نحوه پوشش تصویب شد. در قانون حجاب اجباری جمهوری اسلامی که طی سال‌ها تکمیل‌تر شده و محدودیت‌های بیشتری علیه زنان ایجاد کرده است، همه ایرانیان چه مرد و چه زن باید قید و بندهای فراوانی را به جبر رعایت کنند. محدودیت‌های قانونی با جزئیات گسترده، حتی به آرایش موی سر مردان نیز اشاره می‌کنند. به رغم این باید اذعان داشت، که بنا بر دیدگاه مذهب، زنان هدف اصلی این محدودیت‌ها بوده‌اند.

همچنین باید عنایت داشت که قانون حجاب اجباری تنها شمایی از تبعیض‌های حقوقی و لغو بسیاری از وجوه آزادی‌های زنان است که در دوره پادشاهی پهلوی بساط آنها برچیده شده بود.

با این مقدمه اجازه می‌خواهم که با سخنرانی بانوان عزیز میهمان، برنامه امروز را ادامه دهیم. هر یک از بانوان حدود ۱۵ دقیقه فرصت دارند که ما را از نظرات خود درباره این روز تاریخی آگاه نمایند. پس از پایان سخنرانی‌ها به پرسش و پاسخ‌ها خواهیم پرداخت.



از بانو روشنگر آسترکی آغاز می‌کنیم.

ایشان روزنامه‌نگار و فعال سیاسی مشروطه‌خواه؛ دانش آموخته رشته‌های اقتصاد و مدیریت هستند. دو دهه سابقه روزنامه‌نگاری دارند و در چندین روزنامه، ماهنامه و وبسایت خبری - تحلیلی، در ایران و خارج از ایران قلم زده و عضو سازمان مشروطه ایران هستند.

در ایران سالها سابقه فعالیت در حوزه زنان و کودکان در سازمانهای مردم‌نهاد را داشته و دو سال نیز مدیریت مرکز حمایت از کودکان بدسرپرست «مهرآفرین» در اصفهان را عهده‌دار بوده‌اند.

سخنرانی ایشان، پیرامون "۸۸ سال فراز و فرود جایگاه اجتماعی زنان در ایران" است.

بانو آسترکی خیلی خوش آمدید، خواهش می‌کنم بفرمایید:

۸۸ سال فراز و فرود جایگاه اجتماعی زنان در ایران



روشنگر آسترکی

صحبت از هفدهم دی و تصمیم بزرگ و شجاعانه‌ای که در زمینه پوشش زنان گرفته و در سال ۱۳۱۴ اجرایی شد، در این روزها که ۸۸ سال بعد از آن رویداد زنان ایران در یک مبارزه مدنی گسترده برای داشتن پوشش اختیاری با جمهوری اسلامی به سر می‌برند و ایستادگی می‌کنند، و

برای من که از نسل متولدان پس از انقلاب پنجاه و هفت هستم، و تجربه زیست در حکومت پهلوی را نداشتم، از یک طرف باعث افتخار است که حکمرانان کشور من حدود یک قرن پیش چه نگاه پیشرو و چه فهم والایی از معادلات اجتماعی داشتند و متوجه برابری جنسیتی به عنوان ابزاری مهم در توسعه اجتماعی و اقتصادی و سیاسی بودند؛ آن هم در دورانی که حقوق زنان حتی در کشورهایی که امروز به عنوان کشورهای دموکرات با درجه بالایی از آزادی جنسیتی می‌شناسیم ضایع می‌شد.

و از سوی دیگر صحبت از هفدهم دی ۱۳۱۴ و آنچه به عنوان کشف حجاب شناخته می‌شود، امروز و در شرایط فعلی ایران، برای من هزاران دریغ و افسوس و چرا را با خودش به همراه دارد که چه شد و چه اتفاقی افتاد که مسیر ترقی و توانمندسازی زنان، چنین به بیراهه کشیده شد و ما شاهد چنین سقوطی بودیم که دستاوردهای سالها توسعه زنان با انقلابی ویرانگر نابود شد و همانچه امروز باقیمانده هم از آن دوران و بر بنیان‌هایی بجا مانده که در دوران پهلوی در این مرز و بوم و جامعه بنا نهاده شد.

برای نسل من و هم نسلان من سالها روایتی وارونه و نادرست از کشف حجاب مطرح شد. جمهوری اسلامی از کتاب‌های مدرسه تا سینمای حکومتی و رسانه و هر ابزاری که در دست داشت کشف حجاب را یک ظلم هولناک علیه زنان آن دوره از سوی رضاشاه روایت می‌کرد.

همزمان هم در همه چهار دهه گذشته در کنار جمهوری اسلامی، دیگر جریانات پسمانده از انقلاب ۵۷ که بر دو ستون اسلامگرایی و چپ ایستادند، تکرار می‌کنند این روایت‌ها را که در ۱۷ دی ۱۳۱۴ آنچه که رخ داده اقدامی علیه حقوق زنان بوده است. یعنی تصویری را نشان می‌دهند که زنان آن دوره خواهان پستونشینی و پرده نشینی بودند و از اینکه در یک زندگی اجتماعی و حتی در خانواده هیچ حقی نداشته و وظیفه و نقشی اهدایی از ذکور به آنها فرزندآوری و شوهرداری بوده راضی بودند. معنای روایت پنجاه و هفتی‌ها از کشف حجاب دقیقا همین است!

برخلاف این ادعا باید گفت صدای آزادیخواهی و برابرخواهی زنان ایران از چند دهه پیشتر بلند بود و خواسته‌ها و حتی پرسش‌هایی مبنی بر اینکه چرا باید جامعه ایران به دو نیمه‌ی «مرد اجتماعی» و «زن پستونشین» تبدیل شود، زیر پوست جامعه زنان وجود داشت. حتی این آگاهی ایجاد شده

بود که باید تغییراتی ایجاد شود و نرْم‌هایی تغییر کند. برخی خانواده‌ها هم متوجه بودند و شروع کرده بودند به زنان و دخترانشان آزادی بخشیدن. در چنین شرایطی بوده که ما می‌بینیم زنان وارد حوزه ادبیات پیدا می‌شوند، دست به قلم می‌شوند و در انقلاب مشروطه بخشی از بار وظیفه ملی و اجتماعی را به دوش می‌کشند.

در انقلاب مشروطه که انجمن‌هایی برای پیشبرد انقلاب شکل می‌گرفتند و به صورت مخفیانه و زیرزمینی فعالیت می‌کردند، انجمن‌های زنان هم فعال بودند. در نتیجه‌ی فعالیت همین انجمن‌ها بود که زنان شبکه‌هایی قابل اتکا در انقلاب مشروطه را شکل دادند و در روزهای تحولات انقلابی توانستند به طور علنی نیز در جریان انقلاب حاضر شوند و در مبارزات خیابانی و تظاهرات و حتی در مبارزات مسلحانه نقش‌آفرین باشند که از قیام «زینب پاشا» در آذربایجان تا همراهی سردار بی‌بی مریم بختیاری در چهارمحال و بختیاری با برادرش سردار اسعد بختیاری در فتح تهران را می‌توان مثال زد.

و البته مهمترین شاخصه همراه همه این زنان در انجمن‌ها و بعد در مبارزات عیان و علنی ایستادگی بر اصول ملی و ملی‌گرایی است.

چند سال بعد و در سالهای منتهی به کشف حجاب ما پروین اعتصامی را داریم که در سال ۱۳۰۳ در مراسم فارغ‌التحصیلی در مدرسه سخنرانی ماندگاری کرد که به «اعلامیه زن و تاریخ» معروف شد. این دختر نوجوان در آن سخنرانی اتفاقاً خواستار پایان دادن به نگاه جنسیتی و آن چیزی شد که امروزه به عنوان «تفکیک جنسیتی» شناخته می‌شود یا مطرح می‌شود.

او در بخشی از این سخنرانی گفت: «ایران، وطن عزیز ما که مفاخر و مآثر عظیمه آن زینت‌افزای تاریخ جهان است؛ ایران که تمدن قدیمش اروپای امروز را رهین منت و مدیون نعمت خویش دارد؛ ایران با عظمت و قوتی که قرن‌ها بر اقطار و ابجار عالم حکمروا بود، از مصائب و شاداید شرق سهم وافر برده، اکنون دنبال گمگشته‌ی خود می‌دود و به دیدار شاهد نیکبختی می‌شتابد. پیداست برای مرمت خرابی‌های زمان گذشته، اصلاح معایب حالیه، و تمهید سعادت آتیه، چه مشکلاتی در پیش است. ایرانی باید ضعف و ملالت را از خود دور کرده، تند و چالاک این پرتگاه‌ها را عبور نماید. امیدواریم به همت دانشمندان و متفکرین، روح فضیلت در ملت ایجاد شود و با تربیت نسوان

اصلاحات مهمه‌ی اجتماعی در ایران فراهم گردد. در این صورت بنای تربیت حقیقی استوار خواهد شد و فرشته‌ی اقبال در فضای مملکت سیروس و داریوش بال‌گشایی خواهد کرد.»

همانطور که می‌بینیم در سخنرانی پروین اعتصامی نیز برابری‌خواهی جنسیتی در چارچوب ملی‌گرایی و ایرانخواهی مطرح می‌شود. یعنی او در بستر آگاهی جمعی که آن دوران ایجاد شده بود، می‌فهمید که برای رسیدن به ایرانی آباد و مترقی باید در ابتدا تبعیض جنسیتی برداشته شود و زنان همانند مردان توانمند شوند.

در چنین شرایطی هر عقل سلیمی اگر بدکردار نباشد یا بر نفهمیدن اصرار نداشته باشد، متوجه خواهد بود که اتفاقاً آنچه در هفدهم دی ۱۳۱۴ رخ داد گام مهمی علیه نگاه جنسیتی و مقدمه‌ای بنیادین برای ایجاد برابری جنسیتی در جامعه ایران بود و در نهایت هم ایران آن زمان را به یکی از پیشروترین جوامع در ایجاد برابری جنسیتی در منطقه و جهان تبدیل کرد.

باز هم تأکید می‌کنم همزمان یک سلسله اصلاحات ساختاری در حوزه فرهنگی و اجتماعی و قانونی در جریان بود. یعنی ما در یک فضای ایزوله‌ای، ناگهان با کشف حجاب روبرو نمی‌شویم. برای مثال ما «کانون بانوان» با هدف توانمندسازی زنان را داریم که همزمان با دوره کشف حجاب فعالیت خودش را زیر نظر وزارت فرهنگ آغاز کرد و یکی از مقدماتی شد که فعالیت اجتماعی زنان، تبدیل به حضور رسمی آنها در عرصه سیاسی در دهه‌های ۲۰ و ۳۰ خورشیدی شود؛ از جمله تأسیس «حزب زنان ایران» توسط ۴۰ بانوی پیشرو از جمله فاطمه سیاح و صدیقه دولت‌آبادی در سال ۱۳۲۲.

فعالیت این حزب آنقدر جدی و اثرگذار بود که دو سال پس از تأسیس نمایندگی از آن در کنگره «زن و صلح» پاریس شرکت داشتند. این نشان می‌داد توانمندسازی زنان آنقدر با برنامه‌های کارآمد پیش می‌رفت و آنقدر جدی دنبال می‌شد که پتانسیل‌های بالقوه به سرعت و اثرگذار به صورت بالفعل در می‌آمدند.

یکی از مهمترین ابزارهای توانمند کردن زنان اتفاقاً همین قوانینی بود که با جسارت در دوران دو پادشاه فقید پهلوی تصویب و اجرایی می‌شدند که قانون «کشف حجاب» تنها یکی از آنها بوده

است. در قانون ازدواج ۱۳۱۰ که چهار سال قبل از کشف حجاب تصویب شد ما می‌بینیم ازدواج و روابط زن و مرد در قالب زوج چطور در یک چارچوب قانونی قرار می‌گیرد. می‌بینیم حقوقی به زنان اعطا میشه که اصلا جامعه آن زمان به طور عام درکی از آنها نداشته است. برای نخستین بار در قالب قانونی موضوع کودک همسری مورد توجه قانونگذار قرار می‌گیرد و البته در سالهای بعد اصلاحات درباره سن ازدواج و ممنوعیت کودک همسری ادامه پیدا می‌کنه و سن ازدواج برای دختران ۱۸ سال در نظر گرفته می‌شود؛ یا مجازات‌هایی برای مردانی که سبب آسیب جسمی و قطع عضو و مرگ همسر شدند در نظر گرفته می‌شود. یعنی قانونگذار آن زمان فهمیده بود نمی‌توان چارچوب‌ها و موازین و روابط خانواده، به عنوان کوچکترین نهاد اجتماعی، و جایگاه زنان در مناسبات خانواده را رها کرد و به توسعه اجتماعی هم دست یافت.

باز کردن مسیر ترقی زنان در سالهای بعد آنچنان پرسرعت پیش رفت که چند سال پس از آغاز این روند اصلاحی و همان «کشف حجاب» معروف، زنان آنچنان در بسترهایی که در دوران رضاشاه و محمدرضا شاه ایجاد شده، رشد کرده و شکوفا می‌شوند که وارد مجلس و سفارتخانه‌ها و وزارتخانه‌ها شده و بر مسند قضاوت می‌نشینند. در اقتصاد و هنر و ورزش دوشادوش مردان حضور دارند و حتی لباس نظامی پیشاهنگی و خلبانی تن می‌کنند. اوج این روند مترقی را در گذاشتن تاج بر سر شهبانو فرح پهلوی توسط محمدرضا شاه می‌بینیم که بر سر همه زنان ایران گذاشته شد.

در چنین شرایطی، جریان مدافع پنجاه و هفت نمی‌تواند به همه آن دستاوردها اشاره کند و بگوید رضاشاه یا پهلوی علیه حقوق زنان بود یا رضاشاه یک دیکتاتور مردسالار علیه زنان. به همین دلیل هم فقط یک عبارت «کشف حجاب» را بدون توضیح بنیادها، علل و پیامدهاش، زده سر علم تبلیغات ضدملی و ضدپهلوی و پیراهن عثمان کرده است.

از سوی دیگر این جریان که من آنها را «تباهکار و ویرانگر ایران» خطاب می‌کنم همه آنچه در حدود نیم قرن در حوزه زنان در دوران دو پادشاه فقید پهلوی رخ داد را عامدانه در ظرف مکان و زمان خودش نمی‌بیند. یعنی فرهنگ و جامعه ایران پیشتر را نمی‌بیند تا متوجه باشد زنان در این فاصله‌ی زمانی کوتاه از کجا به کجا رسیدند. حتی نمی‌بیند که در همان زمان زنان در دیگر

کشورهای جهان در چه وضعیتی بودند، چه حقوقی داشتند، مشارکت اقتصادی و اجتماعی آنها چه اندازه بوده؟

و البته کارنامه خودشان را هم نمی‌بینند؛ یعنی مقایسه نمی‌کنند که اندیشه و اقدامات آنها و انقلابی که به ثمر رساندند و حکومتی که حاصل انقلابشان بوده در کشور چه کرده و برای زنان چه دستارودی داشته است.

همچنین آمیختگی ملی‌گرایی با مطالبات زنان و جنبشی که از دوران انقلاب مشروطه در حال جوانه زدن و شاخ و برگ دادن بود هم اصولاً از سوی جریان پنجاه و هفتی نادیده گرفته و سانسور شده است. یکی از دلایل اینکه حاضر نیستند جنبش زنان در دوران معاصر را از نقطه اصلی آغازش یعنی دوران مشروطه ببینند همین است. این پیوند و آمیختگی ملی‌گرایی با جنبش معاصر زنان ایران با آنچه آنها می‌خواهند به ذهن جامعه تزریق کنند منافات دارد.

همچنین در صورت روایت درستی از تاریخ، آنها به تب‌هکارانی تبدیل می‌شوند که علیه همه آن دستاوردها انقلاب کرده و در نتیجه انقلابشان حکومت ضدملی، ضد زن، و متحجر جمهوری اسلامی را بنا گذاشته‌اند. آنها در حالی همچنان علیه حق پوشش اختیاری در دوران پهلوی‌ها با برچسب «کشف حجاب» روایت‌سازی می‌کنند که شهادت این را ندارند بگویند انقلابشان حجاب تحمیلی بر سر زن ایرانی کرد و این روزها سوار بر موج مبارزات آزادیخواهانه زنان ایران علیه همه آنچه دستاور انقلاب ۵۷ بوده، هستند تا بتوانند در این مسیر جانمایی شوند و همچنان انقلاب پنجاه و هفت و آرمان‌هایش را بعد از جمهوری اسلامی هم حفظ کنند.

واقعیت تلخ برای این جماعت اما اینست که آنچه با عنوان «زن زندگی آزادی» از سال گذشته در قالب برابری میان زن و مرد و عدم محدودسازی زنان در الگوهای اسلامی و به حاشیه راندن آنها از عرصه اجتماعی مطرح است در اصل ۸۸ سال پیش در ایران آغاز شده بود و آنچنان نقشه راه دقیق و هدفمندی داشت که زنان با برچسب «ضعیفه» را به سرعت از کنج پستوها و اندرونی‌ها به شهروندانی دارای حقوق و فرصت‌های برابر و البته مسئول در برابر میهن و ملت و بخشی از بازوهای مشارکت برای پیشرفت ایران تبدیل می‌کرد.

و واقعیت تلخ برای ما ملت ایران اینست که برنامه‌های برابر محور درباره زنان به عنوان بخشی از برنامه‌های توسعه اجتماعی ایران، مانند دیگر برنامه‌ها و سیاست‌هایی که برای آبادی کشور در جاده ترقی طراحی شده بود، با انقلاب ۵۷ متوقف شد و به بیراهه‌ای تباه کشیده شد و زنان ایران را هم چند دهه به عقب پرتاب کرد تا دوباره امروز با موضوعی با عنوان «حجاب» درگیر باشند.



رضا شاه بزرگ و ولیعهد از دبستان در مازندران بازدید می کنند

سخنران بعدی ما بانو دکتر شیدا تهرانی فعال سیاسی مشروطه‌خواه، عضو سازمان مشروطه ایران، زاده آبان ۱۳۶۳ در اصفهان است. ایشان پس از پایان دوره کارشناسی فیزیک در ایران، در سال ۱۳۸۷ به دانمارک مهاجرت کردند. درجه کارشناسی ارشد را در سال ۱۳۹۴ (۲۰۱۵ میلادی) و درجه دکترای خودشان را در سال ۱۴۰۱ (۲۰۲۲ میلادی) در رشته فیزیک و نانوتکنولوژی از دانشگاه پلی‌تکنیک دانمارک دریافت کردند. از نوجوانی گرایش ملی داشتند و به سیاست علاقه‌مند بوده‌است. مطالعه تاریخ معاصر ایران را در سال‌های پس از مهاجرت به صورت فردی و مستقل از سر گرفته و ورود به عرصه فعالیت سیاسی جدی را از سال ۱۳۹۸ با پیوستن به حزب پان‌ایرانیست آغاز کردند. عنوان سخنرانی ایشان "اهمیت فرمان تاریخی کشف حجاب، در مسیر مبارزه ی زنان ایرانی با استبداد دینی، از مشروطه تا امروز" است. بانو تهرانی خیلی خوش آمدید خواهش می‌کنم بفرمائید:

اهمیت فرمان تاریخی کشف حجاب

در مسیر مبارزه زنان ایرانی با استبداد دینی از
مشروطه تا امروز



دکتر شیدا تهرانی

درد و شادباش هشتاد و هشتمین سالروز صدور فرمان تاریخی کشف حجاب توسط رضاشاه بزرگ به گردانندگان و شرکت کنندگان پنل و همینطور شادباش این روز به هم‌میهنانم اعم از زن و مرد که در جامعه‌ای که زن آزاد و توانمند نباشد، مرد هم از بند خرافه و عقب ماندگی رها نیست. زمانی که به من داده شده، می‌کوشم با رجوع به تاریخ، اهمیت این فرمان را در زمان خود و در دهه‌های پس از آن و نیز در مبارزه امروزمان با استبداد دینی روشن کنم. به این منظور ناگزیرم که به دروغ‌های برساخته توسط مخالفان رضاشاه بزرگ شامل متحجرین اسلامی و گروه‌های چپ

مارکسیستی در مورد این واقعه تاریخی اشاره کرده و پاسخ گویم. می‌دانید که گروه‌های چپ مخالف رضاشاه، از فرمان تاریخی کشف حجاب به عنوان تجدد آمرانه یاد می‌کنند. یعنی تحمیل مدرنیته به جامعه‌ای که خواستار تجدد نبود. در اینجا مایلیم با رجوع به تاریخ ثابت کنیم که این اقدام رضاشاه بزرگ نه تنها بر خلاف خواست جامعه نبود، بلکه مانند مابقی اقدامات درخشان او در راستای برآورده کردن آرمان‌های روشنفکران عصر مشروطه بود.

پیش از آغاز جنبش مشروطه خواهی، در عهد ناصری فاطمه برغانی قزوینی معروف به أم سلمه یا آنطور که بهائیان به او لقب دادند، طاهره قره‌العین، که به آیین باب‌گرویده بود، هم‌دوش مردان در مجامع بایبان حاضر می‌شد و سخنرانی می‌کرد. اگرچه تاریخ‌نگاران فعالیت‌های او را نه از سر برابری خواهی زن و مرد، که برای مخالفت با ارزش‌ها و قوانین اسلامی دانسته‌اند، وقتی روبنده از روی خود برداشته و در میان مردان به ایراد سخن پرداخت، خشم واعظان منبری را برانگیخت. تندروها به او تهمت‌های ناروا زدند و او راه بدکاره خواندند، از این روی بود که عبدالبهاء برای حفظ او از گزند تهدیدات، به او لقب طاهره یعنی پاکدامن داد. وی در نهایت پس از سالها زندگی در حبس کشته شد و قاتلان پیکرش را در چاهی انداختند.

بعدتر در دوران جنبش مشروطه‌خواهی، زنان نیز همپای مردان در پیشبرد جنبش و به پیروزی رساندن انقلاب مشروطه فعالانه مشارکت داشتند. در این دوره انجمن‌های سری و نیمه‌سری زیادی از زنان شکل گرفته بود. به طور مثال انجمن مخدرات (بانوان) وطن، انجمن زنانه‌ای بود که در سال ۱۲۸۹ در جریان جنبش مشروطه‌خواهی با هدف سازماندهی برای رهایی و استقلال ایران از نفوذ انگلستان و روسیه تشکیل شد و فعالیت می‌کرد. پس از تشکیل مجلس مشروطه، این انجمن‌ها در قالب سازمان‌هایی که به پیگیری حقوق زنان می‌پرداختند و نشریه ویژه زنان به چاپ می‌رساندند، فعالیت‌های خود را در سایه تهدیدات مکرر طرفداران مشروعه ادامه می‌دادند.

از جمله جمعیت نسوان وطنخواه بود که در سال ۱۳۰۱ در تهران توسط محترم اسکندری، نورالهدی منگنه، مستوره افشار و فخرآفاق پارسا شکل گرفت و در مرانامه انجمن، حق تحصیل دختران و باسواد کردن زنان را در کنار ترویج استفاده از کالاهای وطنی مهمترین اهداف و وظایف خود دانستند. این انجمن تا سال ۱۳۰۵، ۷۴ عضو داشت. از سال ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۵ هم نشریه‌ای به همین

نام، یعنی نسوان وطنخواه، منتشر می‌کردند که در آن عمدتاً درباره حقوق زنان، خطرهای ازدواج زودهنگام دختران، اهمیت آموزش زنان و اصلاحات اجتماعی مطالبی می‌نوشتند. از جمله کوشش‌های درخشان دیگری که در آن دوره در زمینه آگاه‌سازی زنان از حقوق خود می‌شد چاپ نشریاتی مانند زبان زنان، نامه بانوان و عالم نسوان بود. زبان زنان نشریه‌ای بود که از تیر ۱۲۹۸ تا دی ۱۲۹۹ در ۵۷ شماره در اصفهان و تهران به ابتکار صدیقه دولت‌آبادی به چاپ می‌رسید. صدیقه دولت‌آبادی در این نشریه به آشنا کردن زنان با حقوقی همچون آموزش، استقلال اقتصادی و حقوق خانوادگی می‌پرداخت. او که خود ۱۰ سال پیش از کشف حجاب، حجاب از سر برداشته بود، در این نشریه در نقد حجاب و رونده می‌نوشت. نامه بانوان دوهفته‌نامه‌ای بود که از مرداد ۱۲۹۹ تا خرداد ۱۳۰۰ در تهران توسط سردبیر و ناشر، شهناز آزاد (طوبی رشدیه) دختر میرزا حسن رشدیه منتشر می‌شد و مقالاتی درباره نیاز به آموزش و ارتقای حقوق زنان به چاپ می‌رساند. همین فرد، یعنی شهناز خانم آزاد به همراه همسرش ابوالقاسم آزاد، گروه مختلط مخفیانه‌ای با نام مجمع کشف حجاب را هم در سال ۱۳۰۲ تشکیل داده بودند. در دو شماره اول نامه بانوان شعر کفن سیاه از میرزاده عشقی و بحث‌های مجلس سوریه درباره حق رأی زنان و مبارزه با حجاب منتشر شده بود. بنابراین با این مثال‌ها می‌توان به وضوح دریافت که این بحث‌ها و مطالبات در میان روشنفکران جامعه سالها پیش از صدور فرمان تاریخی کشف حجاب مطرح بوده است. در جایی درباره فقر آفاق خانم پارسا (مادر زنده‌یاد خانم وزیر فرخ‌رو پارسا) خواندم که در اوایل به پادشاهی رسیدن رضاشاه، نامه‌ای را از سوی جمعیت نسوان وطنخواه برای درخواست کشف حجاب به نزد شاه برده بود و رضاشاه در جواب نوشته بود: "شما به خواسته‌های خود خواهید رسید، کمی بیشتر به من فرصت دهید".

بنابراین کار درخشان رضاشاه، جامه عمل پوشاندن به آرمان‌های روشنفکران عصر مشروطه بود. گواه آن شعر پروین اعتصامی در قدردانی از رفع حجاب بود که چند بیت آخر آن را در اینجا می‌آورم:

خسروا دست توانای تو کرد این شاهکار / ورنه در این کار سخت امید آسانی نبود

شه نمیشد گر در این گم‌گشته کشتی ناخدای / ساحلی پیدا از این دریای طوفانی نبود

باید این انوار را پروین بچشم عقل دید / مهر روشن را نباید گفت نورانی نبود

اما آیا آنطور که گفته شده چادر از سر زنان به زور کشیده می‌شد؟ و اینکه آیا این اصلاح اجتماعی "آمرانه" یا با زور و تهدید انجام شد؟ تلگراف وزارت داخله به سایر وزرا به تاریخ ۱۸ آذر ۱۳۱۴ (متحدالمال نمره ۱۴۴۲) پیرامون اجرای کشف حجاب که در ادامه عینا می‌آید، به علاوه‌ی نامه تکمیلی محمود جم نخست وزیر رضاشاه به سایر وزرا به تاریخ ۲۷ آذرماه ۱۳۱۴ (شماره ۱۶۲۳) درباره اهمیت اصلاح وضع نسوان و نحوه اجرای فرمان کشف حجاب سندی است برای رد این ادعای دروغین. در تلگراف چنین آمده:

"موضوع کشف حجاب باید از طرف حکومت و شهربانی تقویت شود بدون آنکه کسی را مجبور به کشف حجاب نمایند و اگر کسی از وعاظ یا غیره مخالفت یا اظهاراتی بر ضد بنماید فوراً توسط شهربانی جلب و تنبیه شود. اقدامات باید خیلی با متانت و عاقلانه باشد. جریان پیشرفت امر را مرتباً رمزاً اطلاع دهید"

اما برای آنکه ارزش و اهمیت این اقدام درخشان رضاشاه را در زمان خودش متوجه شویم، باید شرایط زنان در آن زمان را بررسی کنیم و ببینیم بر سر راه روشنفکران چه موانعی وجود داشت. چند بیت اول شعر پروین اعتصامی توصیف دقیقی از اوضاع زنان در آن دوره است:

زن در ایران پیش از این ز افراد ایرانی نبود / پیشه‌اش جز تیره روزی و پریشانی نبود
زندگی و مرگش اندر کنج عزلت می‌گذشت / زن چه بود آنروزها گر زانکه زندانی نبود
کس چو زن اندر سیاهی قرن‌ها منزل نکرد / کس چو زن در معبد سالوس قربانی نبود
در عدالتخانه‌ی انصاف زن شاهد نداشت / در دبستان فضیلت زن دبستانی نبود
دادخواهی‌های زن می‌ماند عمری بی‌جواب / آشکارا بود این بیداد، پنهانی نبود

می‌دانید که در دوران قاجار زنان بدون چادر و روبنده و همراهی یکی از محارمشان اجازه حضور در کوی و برزن و مجامع عمومی را نداشتند. حتی با وجود پنهان بودن در زیر چادر و روبنده سیاه،

هرگاه زنی بر درشکه سوار می‌شد، سایه‌بان درشکه را می‌انداختند تا توجه مرد غریبه‌ای از بیرون به حضور او جلب نشود.

در ادبیات رسمی دوران قاجار، از زن به عنوان "ضعیفه" و یا "منزل" یاد می‌شد. می‌دانید که در آن دوران، حتی کتابی به نام تأدیب النسوان توسط نویسنده‌ای ناشناس نوشته و به صورت گسترده منتشر شده بود که سراسر شامل مطالبی توهین‌آمیز برای تحقیر زنان بود. در آن کتاب، نویسنده که ظاهراً خود مرد بوده است، به زبان طنز به دیگر مردان توصیه می‌کند که چگونه زنان خود را تربیت کنند. بی‌بی‌خانم استرآبادی هم در جواب به آن توهین‌ها، کتاب طنزی به نام معایب الرجال نوشت و در آن به نقد رفتارهای مردان پرداخت.

نشریه نامه بانوان که در نخستین شماره‌اش، در ضمن مطالبی اساس بدبختی زنان ایرانی را حجاب موهومات و قیدهای کهنه‌پرستی خوانده بود، خشم و اعظان را برانگیخت و همین باعث شد تنها سه روز پس از چاپ نخستین شماره، بطور موقت توقیف شود. ابوالقاسم و شهناز آزاد مجبور به عقب‌نشینی شدند و در شماره سوم نوشتند که منظورشان از حجاب ابداً روبنده نبوده، بلکه اشاره‌ای تلویحی به خرافه و موهومات بوده است. اگرچه بعدتر به مواضع قبلی خود باز گشتند و بی‌پرده حجاب را نقد می‌کردند. در نهایت پس از یکسال، نشریه‌شان برای همیشه توقیف شد. شهناز و ابوالقاسم آزاد همچنین به خاطر تشکیل مجمع کشف حجاب دستگیر و از تهران تبعید شدند.

صدیقه دولت‌آبادی که خود پیش از فرمان تاریخی رضاشاه، کشف حجاب کرده بود، به خاطر فعالیت‌هایش در زمینه حقوق زنان، بارها از سوی واعظان و تندروهای مذهبی تهدید جانی شده بود.

مدارس دخترانه‌ای که تأسیس می‌شدند، به تحریک و عاظ و هجوم تندروهای اسلامی، یکی پس از دیگری بسته می‌شد و نمی‌توانستند دوام بیاورند.

در اسفند ۱۳۰۱، جزوه‌ای به اسم مکر زنان که بسیار توهین‌آمیز نسبت به زنان بود، بطور گسترده پخش شده بود. در میدان سپه یا همان توپخانه تهران، پسر بچه‌های روزنامه فروش این جزوه را تبلیغ می‌کردند و به فروش می‌رساندند که خشم زنان عضو جمعیت نسوان وطنخواه را برانگیخت.

محترم اسکندری، مستوره افشار، فخرآفاق پارسا و نورالهدی منگنه باهم عهد خواهری بستند و یک روز در میدان توپخانه این جزوات را از پسرکان روزنامه فروش گرفتند و همانجا به آتش کشیدند، که باعث بازداشتشان توسط نظمیة شد. نورالهدی منگنه در خاطرات خود می‌گوید که جلسات هیئت مدیره انجمن نسوان وطنخواه هفته‌ای یکبار و هربار در منزل یکی از بانوان برگزار می‌شد و یکبار که در منزل بدیع‌الزمان شجاعی بودند، همسر رئیس نظمیة هم به‌واسطه دوستی با بدیع‌الزمان شجاعی آنروز آنجا حضور داشت (اگرچه عضو انجمن نبود)، جمعی از لات‌های خیابان اسمعیل بزاز از برگزاری جلسه باخبر شده و با سنگ و چوب به منزل آنها هجوم برده و قصد داشتند با سنگ و چوب بر سر زنان بکوبند که زنان از درب پشت خانه گریختند. برای تأمین بودجه اکابر زنان، جمعیت نسوان وطنخواه نمایشی برای زنان با بازی زنان در خانه منگنه ترتیب دادند. هنوز پرده دوم شروع نشده بود که خبر به وعاظ و مساجد هم رسید و به تحریک آنان، آژان‌های نظمیة به زور وارد خانه شدند و مراسم را بر هم زدند و قصد بازداشت زنان به این علت که علیه حجاب نمایش برپا کرده بودند، را داشتند. در نهایت نیز در سال ۱۳۱۲ با تحریک و جلب عده‌ای از متعصبان، جمعیت نسوان وطنخواه پیش چشم نظمیة سنگ باران و نشریات آن به آتش کشیده شد تا اعضاء مجبور به تعطیلی انجمن شدند.

در چنین فضایی بود که رضاشاه بزرگ برای حمایت از فعالیت‌های زنان و تأمین امنیت و آزادی آنان برای حضور در اجتماع، فرمان تاریخی کشف حجاب را صادر کرد.

می‌دانید یک دروغی که سالهاست گفته می‌شود آنست که با روی کار آمدن رضاشاه مشروطه تعطیل شد. آرمان مشروطه فقط برپایی مجلس و برگزاری انتخابات نبود. پیش از روی کار آمدن رضاشاه، تحقق بخشیدن به بسیاری از آرمان‌های مشروطه‌خواهان به علت نبود بسترهای لازم با شکست مواجه شده بود. اتفاقاً رضاشاه وقتی که عهده‌دار نهاد پادشاهی ایران شد، اصلاحاتی را پایه‌ریزی کرد و نهادهایی را بنا نهاد که ضامن آزادی‌های فردی و اجتماعی و پیشرفت کشور بودند. آزادی فقط با برگزاری انتخابات به دست نمی‌آید. همین الان رژیم جمهوری اسلامی هم انتخابات برگزار می‌کند، اما آیا حتی ابتدایی‌ترین آزادی‌های فردی و اجتماعی برای ایرانیان وجود دارند؟ خیر!

چندین سال پیش صحبت‌های دو نفر از اعضای شناخته شده حزب کمونیست کارگری را می‌شنیدم که می‌گفتند: "ناسیونالیست‌های ایرانی بویژه سلطنت طلب‌ها، یکجوری رضاشاه و محمد رضاشاه پهلوی را روی سرشان حلوا حلوا می‌کنند، انگار که اگر این دو نبودند جامعه در دوران قاجار می‌ماند." سپس، پس از حواله کردن مشتی توهین به طیف راست اضافه کردند که "حالا اگر رضاشاه نبود، یکی دیگر می‌آمد و این اصلاحات را می‌کرد، مثلاً در ترکیه آتاتورک آمد و این کار را کرد و ...!"

می‌دانید این سطح از انکار و دشمنی لجوجانه و بی‌پایه و بی‌منطق با کارهای درخشانی که در دوران پهلوی‌ها انجام شده و بنیادهای تنومندی که بنیان نهاده شده که تا به امروز، با وجود نزدیک به نیم قرن حکمرانی تبهکاران بر کشورمان، ایران را هنوز برسر پا نگه داشته‌اند، برای من باورنکردنی و عجیب است. گویی خدماتی که انجام شده، کارهای پیش پا افتاده‌ای بود که از هر کسی برمی‌آمد! جالب است که وقتی یک فمینیست چپ ایرانی امروز در اروپا برهنه می‌شود، همفکرانش اسم آن را تابوشکنی از بدن زن و عملی پراگرسو (پیشرو) می‌دانند، اما به تابوشکنی رضاشاه از حجاب و روپنده می‌رسد، آن را چنان تقبیح و رد می‌کنند که انگار عاشق سنت‌اند!

اگر رضاشاه نبود آیا جامعه در دوران قاجار می‌ماند؟

بله ممکن بود! کما اینکه از وقتی نیروهای ارتجاعی از بهمن ۵۷ دوباره قدرت را تصاحب کردند، کشور را به شرایط مشابه دوران قاجار بازگردانده‌اند. کما اینکه کشورهایی در همسایگی مان که این اصلاحات اجتماعی را تجربه نکردند، از لحاظ نظام ارزشی و حقوقی کماکان در دوران پیشامدرن به سر می‌برند. در کشورهایی مانند امارات و عربستان، تا همین چندی پیش زنان حتی حق رانندگی و شرکت در انتخابات را نداشتند. در عربستان سعودی که به شدت در بند سنت بوده و هست، اولین مدرسه خصوصی برای دختران در جده در دهه ۱۹۵۵ میلادی، و اولین دانشسرای عالی یا مرکز تحصیلات تکمیلی برای زنان در ۱۹۷۰ تأسیس شد. زنان عربستان تا سال ۱۹۹۹، شناسنامه ملی نداشتند. اولین زن در این کشور، در سال ۲۰۰۹ میلادی یعنی تنها ۱۴ سال پیش به سمت وزارت برگزیده شد. به فرمان ملک عبدالله در انتخابات سال ۲۰۱۵ زنان عربستان برای اولین بار امکان شرکت در انتخابات را یافتند.

از سوی دیگر، در زمانی که فرمان تاریخی کشف حجاب صادر شد (یعنی سال ۱۳۱۴ مطابق با ۱۹۳۶ میلادی)، همزمان در دیگر کشورهای مسلمان از جمله مصر، لبنان، سوریه و ترکیه تازه تأسیس زنان در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی حضور فعال داشتند. به طور نمونه، در مصر اتحادیه زنان مصر به رهبری نورالهدی سلطان از ۱۹۲۳ برای به دست آوردن حق رأی زنان، افزایش تحصیلات زنان و تغییر قوانین به نفع زنان تلاش می‌کرد. و یا در مجلس سوریه صحبت از اعطای حق رأی به زنان بود و روشنفکران ما از این تحولات بی‌خبر و بی‌تأثیر نبودند. بنابراین از این حیث می‌توان گفت که آزادی زنان در ایران کمی هم دیر و با تأخیر صورت گرفت.

من فرمان تاریخی رضاشاه را که با حضور بی‌حجاب ملکه و شاهدخت‌ها در انظار عمومی اعلام شد، نوعی تابوشکنی به جهت ارتقاء فرهنگ می‌دانم که زمینه را برای فعالیت‌های اجتماعی زنان و ارتقاء حقوق و جایگاهشان فراهم کرد. بر این بستر بود که چند دهه بعد در دوره پهلوی دوم، با اعطای حق رأی به زنان، زنان ایرانی به تمامی سطوح مدیریتی مملکت از جمله سفارت، وزارت، قضاوت و نمایندگی و وکالت مجلس شورای ملی و حتی به مقام نایب السلطنه دست یافتند. و در پی اصلاح قوانین خانواده، ازدواج دختران زیر ۱۸ سال ممنوع شد. در سال ۱۳۴۱ معادل با ۱۹۶۳ میلادی در حالی که زنان ایرانی حق رأی اعطاء شد که زنان هنوز در کشورهایی در قلب اروپا مانند پادشاهی موناکو و سوئیس به ترتیب تا سال ۱۹۶۲ و ۱۹۸۴ حق رأی نداشتند. در نتیجه شاهکار رضاشاه بزرگ و اصلاحات اجتماعی درخشان محمدرضا شاه پهلوی است که حتی امروز زنان ایرانی با وجود نزدیک به نیم قرن زندگی در زیر یوغ استبداد سیاه، در زمینه تحصیل، کار و فعالیت اجتماعی، آگاهی از حقوق خود و مبارزه مستمر و شجاعانه برای بازپس‌گیری آن حقوق و آزادی‌های از دست رفته، در بین جوامع اسلامی بی‌همتا و مانند هستند. اینکه زنان و دختران از قشر مذهبی هم امروز، تحصیلات عالی را حق طبیعی خود می‌دانند و به دانشگاه می‌روند را هم مدیون اقدامات رضاشاه بزرگ برای شکستن سد تحجر و تأمین امنیت و آزادی زنان هستند. زیرا که شکستن سد تحجر، مسیری برگشت‌ناپذیر بود.

و اما نکته آخر اینست که اهمیت پرداختن به این فرمان تاریخی در مبارزه امروزمان با استبداد دینی را دریابیم. با مطالعه و مرور تاریخ معاصر، می‌توان دید که ما زنان ایرانی یکبار به تمامی آزادی‌ها و

حقوق فردی، اجتماعی و خانوادگی خود رسیدیم. بیاندیشیم که این آزادی‌ها در کدام نظام سیاسی و حقوقی برای ما میسر شد. در نظام مشروطه و چتر حمایت نهاد پادشاهی بود که ما زنان به جایگاه انسانی خود رسیدیم. پس با بازگشت به نظم پیشین، یعنی با بازگشت به پادشاهی مشروطه است که می‌توانیم به آن آزادی‌ها و حقوق، دوباره دست یابیم. ما نیازمند تقلید از جنبش‌های افراطی فمینیستی غربی که ریشه در تاریخ و فرهنگ و تحولات اجتماعی ما ندارند، نیستیم. نیازمند چهره‌هایی که به مدد رسانه‌های فارسی زبان بیگانه و جوایز پر طمطراق غربی بزرگ و مطرح می‌شوند تا تحت عنوان رهبر انقلاب زنانه به جنبش ملی ما که از دیماه ۹۶ برای بازپس‌گیری ایران از چنگال نیروهای مخرب ضد ملی و میهنی برآمده از انقلاب ۵۷ آغاز شده، تحمیل گردند. چهره‌هایی که عقبه فکری و سابقه سیاسی هر کدامشان را که بررسی می‌کنید، به همان ارتجاع سرخ و سیاه ضدملی و ضد زن می‌رسند که در سال ۵۷ بر ضد نظام سیاسی و حقوقی مدرن ایران و ارزش‌های مدرن شوریدند و از بهمن ۵۷ تمامی آزادی‌ها را به محاق بردند.

سپاس برای فرصتی که در اختیار من قرار دادید!



در روز ۱۷ دی ۱۳۱۴ ملکه پهلوی و شاهدخت‌ها به دانشسرای عالی بدون حجاب می‌روند

بانو هاله حسینی رامندی، سخنران دیگر ما در این نشست هستند. ایشان، کنشگر سیاسی و مترجم. همچنین عضو حزب ایران نوین هستند.

عنوان سخنرانی ایشان کشف حجاب؛ طلیعه ملوکانه است

بانو رامندی خیلی خوش آمدید خواهش می‌کنم بفرمائید.



کشف حجاب؛ طلیعه ملوکانه

هاله حسینی رامندی

پیش از هر چیز لازم می‌دانم به این مهم اشاره کنم که کشف حجاب به زعم من ادامه جنیش حق داشتن دست خط و سواد نوشتن برای زنان بود و حمایتی مقتدرانه از تلاش‌ها و زحمات بسیاری از زنان پیشرو ایران در عصر سیاه قاجار. به گواه تاریخ در دوران قاجار نگرش زنان به وضعیت خودشان چیزی جز پذیرش سرنوشت و تسلیم نبوده. دختران می‌بایست از کوچکی ساکت نشستند، سؤال نکردن و اطاعت کردن از مردان - حتی برادر کوچکتر خودشان را یاد می‌گرفتند. این الگوی جامعه‌پذیری کماکان تا دوره‌های بعد نیز ادامه یافته.

افضل وزیری از پیشگامان آموزش زنان و از مبارزان حقوق زنان در جایی می‌گه:

«زن را در چادر، در خانه مخفی و محبوس کرده و از هر دانشی دور نگه داشته‌اید، در کار خارج هم شرکت نمی‌دهید، از بردن نامش هم عار دارید و به نام‌های منزل یا بچه‌های خانه از قبیل مادرِ حسن از او یاد می‌کنید. از حقوق انسانی هم حقی برای او قائل نیستید و تمام حقوق به نفع مردان تعبیر و به مورد اجرا گذاشته می‌شود.»

این را هم همه عزیزان می‌دانند که مبارزان اولیه‌ی حقوق زنان ایرانی که همگام با مبارزات ملی‌گرایانه‌ی دوره‌ی مشروطه بودند، با راه‌اندازی نشریات و انجمن‌های زنان، نخستین پایه‌های لرزان جنبش زنان در ایران را بنیان نهاده بودند.

برای تغییر این وضعیت هم چهار خواسته‌ی اساسی را دنبال می‌کردند:

آموزش زنان، تغییر قوانین خانواده، حق رأی و مشارکت سیاسی، و رفع حجاب. موارد دیگری هم بود نظیر دسترسی به بهداشت و درمان که در اینجا مجال به پرداختن به آنها نیست.

آموزش زنان در آن روزگار چنین بود که زن تا جایی نیاز به سواد دارد که بتواند از پس انجام فرایض دینی‌اش برآید و لذا گستره سواد زن فراتر از خواندن حمد و سوره و انجام فرایض دینی نمی‌رفت و در چهارچوب همین فرایض دینی زن می‌آموخت که چطور رستگاری‌اش در تحت سلطه بودن است و حتی از داشتن حق دست خط و توانایی نوشتن دور بود چرا که در اون زمان باور عمومی بر این بود که سواد نوشتن، زن را فاسد و شیطان را در درون او بیدار می‌کند و به گمان من جنبش سوادآموزی زنان ایرانی فراتر از دادن حق انتخاب در نوشتن یا نداشتن حق دست خط، جنبشی در راستای رهایی زنان ایرانی از قید انتخاب میان خیر و شر، یا هیج، یا همه چیز بود.

این ساختار دگماتیسم چونان بلایی بر زن ایرانی آورده بود که می‌گفت حدود انتخاب زن میان رستگاری و عدم رستگاری است، یعنی زن می‌باید در ساختار ذهن دگم اسلامی یا آزادی داشته باشد و در بلیه باشد و یا در قید باشد و شاید رستگار شود.

به عبارتی منطق و زبان ترس اخروی چنان بر جان و زیست زن سیطره پیدا کرده بود که اصلاً حق انتخابی برایش نمانده بود مگر در پستو ماندن و پرهیز از حضور در عرصه اجتماعی.

و اما حجاب هم با این اوصاف چیزی جز امتداد پستو در خارج از چهاردیواری خانه نبوده و نیست، یعنی زن تا جایی در محیط عمومی ایمن است که پستو و قید محدودیت‌های وجودی‌اش را به خیابان، عرصه عمومی و بیرون بیاورد و به عبارتی این محدودیت‌های دینی بیشتر از آن که حق انتخاب باشد، وجود ستیزانه است و موجودیت زن را به نشانه گرفته است.

به بیان دیگر حجاب همان تداوم ممنوعیت زن در داشتن حق نوشتن بود و به همان اندازه ستیزه‌گر با موجودیت زن، لذا جنبش دست‌خط‌خواهی زنان نه تنها جنبشی برای اعاده حیثیت از موجودیت زن بود که مقدمه جنبش کشف حجاب و رهایی زن از تمام قید و بندهایی است که هستی‌اش را به نشانه گرفته است.

با توجه به این مقدمه طولانی خطابم به شبه‌روشنفکرانی است که کشف حجاب رضاشاهی را مصداق دیگر حجاب اجباری، مداخله در امور شخصی و نقض آزادی زنان می‌دانند؛ این پرسش اینجا مطرح می‌شود که چگونه می‌توان از حق انتخاب انسانی صحبت کرد که انسانیت از او نه تنها سلب شده بود بلکه چنان در گستره تعالیم دینی از او سلب مالکیت کرده بودند که گزینه‌ای جز تن به حصارحجاب دادن و به زندان نشستن نداشته است. چگونه می‌توان از نقض آزادی زنانی حرف زد که آزادی از آنان به واسطه سایه سنگین ارتجاع سلب شده بود.

برائت این شبه‌روشنفکران از کشف حجاب، به زعم من دقیقاً همان دفاع از حجاب اجباری است، موجودی که حتی به اسم خوانده نمی‌شده مگر به شوهر، فرزند، برادر، و حتی خواهرزاده‌اش چگونه می‌توانسته انتخاب کند تا آزاد باشه مگر به اجبار یک اقتدار حاکم؟ در واقع این حمایت و ضمانت قانونی گمشده زنان بوده چرا که در تمام قرون گذشته این حاکمیت بوده که از قوانین مندرس و زن‌ستیز مذهب حمایت کرده و در کنار آنها ایستاده. اینجاست که می‌بینیم اصلاحات رضاشاهی در حوزه زنان و مشخصاً کشف حجاب به معنای تأسیس آزادی زن در کشور بود. آن اصلاحاتی که رضاشاه بزرگ در ساختار اجتماعی ایران بوجود آورد ایران را به وضعیتی رساند که برگشت به ماقبل آن وضعیت غیرممکن بوده و هست. این آگاهی زنان امروز به حقوق خودشان برآیند جنبش‌های فمینیستی نیست بلکه کاملاً بومی‌ست و ماحصل اصلاحات رضاشاهی که در واقع حمایت از سال‌ها

مبارزه زنان پیشرو و آزادیخواه بود، یعنی حمایت مقتدرانه حکومت از حق مظلوم. و در راس آنها کشف حجاب.

کشف حجاب در جهت توانمند کردن زنان و علیه ارتجاع بود به همین خاطر زنانی مثل پروین اعتصامی و صدیقه دولت آبادی هوادار شاه بودند. همان زنانی که توقع داشتند با پیروزی انقلاب مشروطه بتوانند حقوق معوقه خودشان را به چنگ آرند اما بعدتر رفتار خصمانه روحانیون زنانی را که سال‌ها در پشت سنگر مشروطه مشغول مبارزه بودن ناامید کرده بود.

قانون انتخابات مصوب ۱۲۸۵ با نفوذ روحانیون عملاً مطالبات زنان را نادیده گرفت و آنها را از فعالیت‌های سیاسی منع کرد. در مقابل اعتراض گروهی از زنان که به مجلس مراجعه کرده بودند، گفته شد که زن‌ها تنها کارشان امور خانگی و پرورش بچه و خدمت به شوهر و حفظ آبرو و ناموس خانواده است.

باید به این توجه کنیم که همه‌ی این مبارزات پیش از به سلطنت رسیدن رضاشاه بزرگ بوده. یعنی این موضوع کتمان ناپذیره که مبارزه وسیع زنان پیش از به قدرت رسیدن رضاشاه شروع شده بود، و چند سالی می‌شد که این مبارزه جهت و خواستی روشن پیدا کرده بود و خواسته‌هایی چون حق رای، حق طلاق، حق درس خواندن در دانشگاه و حق کار کردن همسان با مردان را مطرح کرده بود. اما تحقق این آرزوها به جز با اراده مقتدر و خیرخواهانه رضاشاهی غیرممکن بود.

به دستور رضاشاه، در سال ۱۳۰۹ دولت وقت قانون حق طلاق، ممنوع کردن ازدواج کودکان نه ساله و، همراه با آن، بالا بردن سن ازدواج برای دختران و کودکان پسر را به مجلس فرستاده و به تصویب رساند. در سال ۱۳۱۴ قانون کشف حجاب و مجاز شدن حضور زنان در دانشگاه‌ها و موسسات و ادارات نیز به تصویب رسید.

بدین ترتیب بدون اراده شخص رضاشاه و دخالت مستقیم خودش، مهمترین خواسته‌های برحق و طبیعی زن‌ها، که نتوانسته بودند، به دلیل دخالت مستقیم روحانیون وقت، آن‌ها را از اولین مجلس‌های پس از پیروزی انقلاب مشروطیت بگیرند، به رسمیت قانونی نمی‌رسید.

درست همان اجباری که زن را وادار به داشتن دست‌خط و توانایی به نوشتن کرد، واضح کشف حجاب را نیز مجاب به کشف حجاب و ریختن دیوارهای نامرئی پستوهایی کرد که به گرداگرد زنان این سرزمین کشیده شده بود. سخنم رو با جمله‌ای خاتمه می‌دهم که سال‌ها پیش جایی خواندم و متأسفانه نام نویسنده‌اش به خاطر من نیست. نقل به مضمون می‌کنم

آزادی زن‌ها یکی از جبرهای تاریخ است و رضاشاه بزرگ این جبر را درک کرد.



فرخرو پارسا

و اما سخنران بعدی این نشست، سرکار خانم فرخنده مدرّس، کنشگر سیاسی، سردبیر و مدیر مسئول فصلنامه تلاش، مدیر مسئول و سردبیر بنیاد داریوش همایون - برای مطالعات مشروطه خواهی، و همچنین سردبیر سامانه سازمان مشروطه ایران هستند.

و سخنرانی ایشان پیرامون، - درس‌های بزرگِ رخدادِ تاریخی ۱۷ دی - هست.

سرکار خانم مدرّس، خواهش می‌کنم بفرمائید:



درس‌های بزرگِ رخدادِ تاریخی ۱۷ دی

فرخنده مدرّس

با سلام خدمت همه هم‌میهنانم و با تبریک سال نو میلادی، خصوصاً خدمت همه هم‌میهنان مسیحی‌مان.

و با درود به شروین گرامی که جلسه را می‌گرداند و کيارش عزیز که در اتاق فرماندهی مدیریت فنی این نشست را برعهده دارد. من از هر دوی این عزیزان واقعاً سپاسگزارم چون برای برگزاری این سمینار زحمت زیادی کشیده‌اند. و با سپاس از سازمان مشروطه ایران بابت دعوت به این نشست.

و البته با عرض ادب و احترام خدمت بانوان سخنران

ما امروز در آستانه هشتادوهشتمین سالگرد صدور فرمان رضاشاه بزرگ، در مورد آزادی زنان از بند حجاب ایستاده‌ایم. این روز یک روز تاریخی پیروزمند به معنای حقیقی‌ست. و برای ما همچون هر واقعه تاریخی مهمی درس‌هایی دارد. نخستین درسش این است که به قول یکی از جوانان خوش فکر میهن‌مان، برای تحقق امر آن روز «رضاشاه باید می‌آمد.»

شاید اهمیت و ضرورت صدور این فرمان آزادی‌بخش شاهانه را بتوان، از شعر ایرج‌میرزا شاعر مشروطه‌خواه دریافت، که در نقد حجاب، چند دهه‌ای پیش از این فرمان سروده بود. من در اینجا مایلم چند بیت کلیدی و معنابخش از قصیده ایرج میرزا را بخوانم. ایرج میرزا شاعر زاده تبریز ما در این باب، همان‌طور که گفتم سال‌ها پیش از رخداد تاریخی کشف حجاب سروده بود:

فقیه شهر به رفع حجاب مایل نیست / چراکه هرچه کند حیل، در حجاب کند

نقاب زن سدِ باب معرفت است / کجاست دستِ حقیقت که فتح، باب کند

بلی نقاب بود کاین گروهِ مفتی را / به نصفِ مردم ما مالکِ الرقاب کند

به اعتدال در این پرده‌مان رهایی نیست / مگر مساعدتی دستِ انقلاب کند

زهم بدرد این ابرهای تیره شب / وثاق و کوچه پر از ماه و آفتاب کند

کلیدهایی که در این ابیات شاعر به امانت گذاشته شده، نشان می‌دهند که صدور فرمان مقتدرانه رضاشاه، برای «از هم دریدن ابرهای تیره شب‌های» سیه‌روزی «دختران سیروس» و درهم کوبیدن «سد باب» دانش و آگاهی و عزت و شرف انسانی زنان، در برابر مقام نیروهای ارتجاع، چقدر لازم و حیاتی بود. اما ایرج‌میرزا در دفاع از آزادی و حقوق زنان، از جمله برداشتن حجاب، تنها نبود. این موضوع در افکار و انظار، در میان شاعران مشروطه‌خواه دیگر، در میان روزنامه‌نگاران، و همچنین نزد برخی از نمایندگان مجلس مشروطه، پیش از رضاشاه، هم جایگاه ویژه‌ای داشت. اما تنها با آمدن رضاشاه و با دست مقتدر ایشان بود که بساط آن شب‌های سیه‌روزی دختران ایران برهم زده

شد. پس، نخستین درس این است که؛ برای سرنوشت زنان ایران، به قول همان جوان خوش فکرمان یعنی کاوه میبیدی، «رضاشاه باید می آمد.»!

و اما درس دوم این پیروزی بزرگ چیست؟

از این روز باید تحت عنوان روز پیروزی در خدمت عدالت، انسانیت و آزادی در ایران نام برد. این روز مهم تاریخی و بزرگ را خدمت همه زنان ایران باید تبریک گفت و من هم تبریک می گویم و همچنین به همراه همه زنان ایران این روز پیروز را به همه مردان آگاه و ایراندوست کشورمان نیز باید تبریک گفت و من هم تبریک می گویم. چرا؟ زیرا وقتی می گویم این روز در اصل پیروزی بزرگی ست به نفع، آزادی، عدالت، توسعه و ترقی کشورمان پس این پیروزیی ست که ملت و کشور را به پیش برده و موجب قوام و پیشرفت هر دو شده است. بنابراین شادکامی آن، به عنوان یک پیروزی، باید از آن همه آحاد ملت، از زن و مرد، به یک میزان، باشد.

علاوه بر این، طبیعی ست که هر پیروزیی به نفع یک ملت، اولاً یک پیروزی ملی و یک رخداد ملی ست و مستوجب جشن و سرور و شادمانی ملی ست. و ثانیاً مردان هم که نیمی از این ملت هستند، در این پیروزی، به مثابه یک دستاورد و یک ثروت، سهیمند و باید از این سهم شادمان باشند، که هستند. به ویژه آن مردانی که به زیور آگاهی ملی آراسته شده اند و معنای بقا و قوام و راه پیشبرد ملت، در طی طریق قانون آزادی، را می شناسند. و مهم تر آن که در به ثمر رساندن و رسمیت بخشیدن و استحکام قانونی حقوق و آزادی زنان، دو دست مردانه سهم عظیمی داشته اند؛ دست مقتدر رضاشاه در بنانهادن و آغاز چنین روزی و بعد دست مدبر محمدرضاشاه فقید، در تداوم و استحکام بخشیدن به آن. بی تردید مردان میهن دوست ما با دانایی و خرد و آگاهی ملی خود، در دفاع از زنان، چشم از آن دو الگوی مردانه و شاهانه برنخواهند داشت. و این هم درس دیگر!

و اما، این روز درس های کوچک و بزرگ دیگری، برای ما دارد که طرح و بحث شان به درازا می کشد؛ اما من در اینجا به نشانه سپاس از روح رضاشاه بزرگ که امروز در روان ملت ایران بیدار شده است، مایلم روی ماهیت ملی این روز و اهمیت قانونی شدن حقوق و آزادی های زنان در دوره پادشاهان پهلوی بایستم و در برابر کسانی ایستادگی کنم، که به ظاهر از آزادی زن و رفع تبعیض از حقوق او دفاع می کنند، اما آشکارا از قانون آن آزادی و آن حقوق که در ایران تحقق یافت می گیرند

و با آن می‌ستیزند. می‌خواهم در برابر مدعیانی بایستم که آتش پیکار بزرگی که در پایان شهریور ۱۴۰۱ با قتل وحشیانه مهسا و با شعار «زن، زندگی، آزادی» شعله کشید، را از بخش‌های دیگر مبارزات ملی ایرانیان جدا می‌کنند و می‌خواهند زن ایرانی و اساساً جامعه ایرانی را از تجربه‌های تاریخی‌اش در گذشته جدا نمایند، می‌خواهند مبارزات زنان ایران را پیکاری جداافتاده، تنها و متمیزه جلوه دهند. قصد آنها پوشاندن و نفی دستاوردهای زنان در زمینه آزادی و حقوق قانونی‌شان، پیش از ۵۷ است. می‌خواهند آن را از دستاوردهای تاریخی، در دوره دو پادشاه پهلوی جدا کنند. آنها با نفی همه چیز می‌خواهند خلأیی ایجاد کنند تا بتوانند خود را سرمنشأ خلق همه چیز، از هیچ و از نو، جلوه دهند، که معلوم نیست چیست! گام گذاشتن در تاریکی است. مشغولیت با امور ذهنی، انتزاعی و خیالی‌ست. از این رو بس خطرناک است. همانطور که جمهوری اسلامی خطرناک بود. همان‌طور که جمهوری سوسیالیستی استالینی خطرناک بود.

ما باید در برابر آنها بایستیم. ما، برخلاف آنها، از زن به عنوان یک پدیده ذهنی و انتزاعی سخن نمی‌گوییم، بلکه ما از حقوق زن مشخص ایرانی دفاع می‌کنیم، از قوانین خوب برای او در کشورش دفاع می‌کنیم. ما به زنان مان، چشم‌انداز آزادی و حقوق تثبیت شده در قوانین خوب کشورمان را ارائه می‌کنیم. ما دفاع از آزادی و حقوق زنان را، پیرو سنت مشروطه‌خواهی و پیرو اصلاحات دوره پهلوی، مقوله‌ای در حوزه حقوق و قانون، یعنی، در حوزه تثبیت آزادی و حقوق قانونی زنان. یعنی آن را امور مهمی می‌دانیم که تا وقتی که به رسمیت شناخته نشده و به قانون بدل نشده باشند، هیچ تضمینی در رعایت، احترام و اجرای آن وجود ندارند. دست ما در اینجا پر است. زمین زیر پای ما استوار است. زیرا در نظام پادشاهی مشروطه ما، دفاع از زنان راه به قانون کشور برد. و این آن نکته بنیادی و اساسی و مرز تفکیک و جدایی ما از دو جریان اصلی‌ست که تحت عنوان طرفداران گفتمان ۵۷، و دشمنان نظام پادشاهی مشروطه، از آنها یاد می‌کنیم. یعنی کسانی که دوره‌ای با حقوق و آزادی زنان دشمنی کردند و امروز حقوق و آزادی زنان را بازیچه و ابزار خود نموده‌اند.

در اینجا سعی می‌کنم، به طور فشرده، موضوع این ادعا، یعنی تفکیک و تمایز، جبهه طرفداران بازگشت به نظام پادشاهی مشروطه با جریان‌های مختلف پنجاه‌وهفتی را، با تکیه بر مواضع خودمان، در دفاع از آزادی و حقوق زنان، توضیح بدهم.

بخش بزرگی از بانوان ایران که امروز، چند تن از آنان، در اینجا حضور دارند، در نبرد خود علیه جمهوری اسلامی و گفتمان انقلاب ۵۷ خواهان بازگشت به نظام پادشاهی مشروطه هستند. چرا؟ برای این که آن نظام در بطن خود دو لایهٔ اساسی و زیربنایی محکم و استوار داشت، که در هر دو لایهٔ آن نطفهٔ دفاع از «ما» و گسترش این دفاع وجود داشت.

در لایهٔ نخست آن نظام پادشاهی بود. وظیفهٔ اصلی و تعیین کنندهٔ نظام پادشاهی حفظ، دوام و قوام کشور و ملت است. ما وقتی از حفظ، قوام و دوام یک جامعه و یک ملت صحبت می‌کنیم، این یعنی پاسخگویی به نیازهای جدید مردمان با استفاده از امکانات همان ملت برای پیشبرد جامعه. پادشاهان پهلوی در انجام این وظیفه از توانایی و قدرت تشخیص قوی در پیشبرد کشور، در جهان و روزگار نو برخوردار بوده و بی‌هیچ خوفی از نظام فرهنگی واپس مانده و نیروهای مدافع واپس‌ماندگی آستین حل مشکلات و موانع فرهنگی این پیشرفت را بالا ززند و ضامن ایجاد قوانین خوب و عادلانه شدند.

دومین لایه یا شالودهٔ نظام پادشاهی مشروطه، بازگشت به مشروطیت است. بازگشت به مشروطه، نه تنها حکومت قانون است، بلکه بازگشت به نظام قانون خوب است. ما باید بحث حکومت قانون و بحث تفاوت میان نظام قانون خوب و بد و دامنهٔ وسیع این بحث را جدی بگیریم. با همهٔ بی‌ثباتی‌ها، گسست‌ها و جنگ‌های این یک‌هزاره و اندی ما هرگز یا بجز از یک فازهای کوتاهی کشوری بی‌قانون نبودیم. اما قوانین ما تا مشروطه برای پیشرفت راهگشا نبودند. چون عموماً قانون خوب نبودند. اما قانون خوب چیست؟

قانون خوب قانونی‌ست که مولد و تضمین کنندهٔ بیشترین خوشبختی برای بیشترین مردمان باشد و حتی‌الامکان در طولانی‌ترین زمان. حکومت قانون خوب، آنجاست که در درون خود نطفهٔ زایش حقوق بدون تبعیض شهروندی و آزادی‌های فردی و اجتماعی و ظرفیت گسترش آنها را داشته باشد. داشتن نطفه و استعداد پویایی در قوانین، در جهت گسترش آزادی و عدالت بسیار مهم است. مشروطهٔ ما یا حکومت قانون و قانون اساسی آن چنین بود. زیرا برای نخستین بار بنای خود را روی ارادهٔ ملت و اصل نشأت گرفتن قدرت از او یعنی ارادهٔ مردم ایران قرارداد. برای نخستین بار در مشروطیت و مطابق قانون اساسی آن قدرت حاکمیت، که همان قدرت فائده یا بالاترین قدرت است موهبتی شد در دست ملت که به شاه به عنوان صدر و رأس کشور و دولت ایران تفویض می‌شد، تا

بدور از جنگ سیاسی و رقابت، اما ناظر بر آن، نگهبان منافع کشور و ملت و حقوق مردم باشد. اما اصل مهم دیگر نیز آن بود که از آن زمان منشاء قدرت سیاسی و حقوقی ایران از آسمان به زمین منتقل شد و اراده انسان در آن نقش یافت. این اعمال اراده در مشروطیت ایران در دو مجرا جریان می‌یافت؛ قدرت شاه به عنوان نگهبان عدالت و آزادی بهبود احوال ملت و نگاهدار مصالح و امنیت ملی و مجلس نمایندگی به عنوان واضع عدالت و آزادی‌های قانونی، که این هر دو شاخه اعمال قدرت از اراده عمومی برمی‌خاست. بنابراین اراده ملت آن خشت اول و محکمی بود و هست که نهاده شد. خشتی که می‌شد و می‌شود، بر آن ساخت و تا ثریا بنایی محکم و استوار از نظام قانونی بدور از تبعیض و در جهت گسترش آزادی‌ها را بالا برد.

به‌رغم همه نامالایماتی که ما از آغاز پیروزی مشروطیت داشتیم، اما نظام پادشاهی مشروطه ما، با دو پادشاه پهلوی، از آزمون آن روزگار سخت به درخشش و سربلندی بیرون آمد. در این دوران مقدمات و پایه‌های بسیار محکمی در دفاع از حقوق و آزادی‌های زنان گذاشته و به صورت مجموعه قوانین مدنی و خانواده و قانون انتخابات، آزادی تحصیل و شغل و... برای زنان رسمیت یافت و راه به زندگی فردی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی برد و تجربه‌ای موفق شد.

یعنی ما، به ویژه ما زنان، این تجربه و سنت قانونی درخشان را در دوره مشروطه و دوره پادشاهان پهلوی به عرصه عمل آوردیم و زندگی کردیم، آن را تجربه کردیم، تجربه‌ای بغایت موفق و پیروزمند، به طوری که فضای ایرانی، جهان ایرانی به یکباره و به سرعت، تنها ظرف چند دهه، پر از چهره زنان برجسته و توانمند در همه عرصه‌ها شد. آن چهره‌های پدیدار شده زنان الگویی شدند برای قدم‌های بعدی، رشدهای بعدی و تجربه‌های غنی‌تر و عمیق‌تر بعدی و پیدایش تعداد بیشتر و توانمندتری از چهره زنان داناتر و تواناتر بعدی. اما انقلاب ۵۷ با تمام اعوان و انصارش این مسیر تمدن و تجدد و آزادی و برابری حقوقی زنان را قطع کرد. امروز هم هر نیرویی که داعیه دفاع از زنان ایران را دارد، باید بپذیرد که آزادی در آنجا، در آن دوره، سرآغاز عینیت خود را یافت و حقوق در آنجا سرآغاز تحقق خود را یافت. پس، برای از سرگرفتن ساخت بنای آزادی و حقوق زنان، اول باید با انقلاب و گفتمان ۵۷ و حاصل آن یعنی جمهوری اسلامی مبارزه کنیم و به عنوان جایگزین آن باید به نظام سیاسی و حقوقی قبل یعنی پیش از قاطع‌الطریق ۵۷ بازگردیم و راه را از آنجا از

سربگیریم، ادامه داده و تکمیل کنیم. هر داعیه‌ای غیر از این عوام‌فریبی‌ست، پا گذاشتن در راه تاریک است. و تن دادن به پندارهای واهی و خطرناکی همچون تجربهٔ ۵۷ است، که جز شکست و نابودی آزادی و حق و عدالت فرجامی ندارد. و این هم درس آخر، البته برای امروز!

با سپاس از عنایت دوستان!



بمناسبت ۱۷ دی، هشتاد و هشتمین سالگرد
کشف حجاب بفرمان رضاشاه بزرگ
پروگرام کننده: سازمان مشروطه ایران

روشنک آسترکی
عنوان سخنرانی: «۸۸ سال فراز و فرود جایگاه اجتماعی زنان در ایران»



دکتر شیدا تهرانی
عنوان سخنرانی: اهمیت فرمان تاریخی کشف حجاب در مسیر مبارزه زنان ایرانی با
استبداد دینی از مشروطه تا امروز



هاله حسینی رامندی
عنوان سخنرانی: کشف حجاب؛ طلیعه ملوکانه



فرخنده مدرّس
عنوان سخنرانی: درس‌های بزرگِ رخدادِ تاریخی ۱۷ دی

www.Mashrooteh.org



پرسش و پاسخ‌ها:

همه می‌دانیم که پرسش‌های بسیاری، در زمینهٔ مبارزات زنان ایران، همچنان بی‌پاسخ مانده‌اند. پرسش‌های بسیار مهمی، به ویژه از زمان خیزش مهم شهریور ۱۴۰۱ و نقش مهمی که زنان در آن داشتند، در مورد سطح مبارزات زنان ایران و ارتباط آن با امر حقوق بشر و دفاع از آزادی‌ها و نسبت این مبارزات با جنبش ملی و سراسری ایران علیه جمهوری اسلامی، مطرح هستند. ما تا جایی که وقت اجازه دهد، سعی می‌کنیم تعدادی از این پرسش‌ها را با میهمانمان مطرح کنیم، که طبعاً فقط بخش کوچکی از مجموعه را در بر خواهد گرفت. موضوعاتی که در این پرسش‌ها مطرح می‌شوند، در سه زمینه هستند:

بحث‌های عام دربارهٔ نسبت آزادی و حقوق بشر با مبارزات زنان ایران و رابطهٔ این مبارزات با جنبش ملی،

نگاهی به حضور زنان نسل انقلابی و شرکت آنان در انقلاب ۵۷،

و همچنین نگاه فشرده‌ای به چگونگی دیدگاه عمومی جهان به مبارزات زنان، و در کل مبارزات ایرانیان

به همان ترتیب سخنرانی‌ها، آغاز می‌کنیم، و ابتدا از هر یک از خانم‌ها یک پرسش را مطرح می‌کنیم و اگر فرصت داشته باشیم پرسش دومی هم از هر یک از ایشان در دور بعدی طرح خواهیم کرد. پرسش یکم از سرکار خانم آسترکی هست:



بمناسبت ۱۷ دی، هشتاد و هشتمین سالگرد
کشف حجاب به فرمان رضاشاه بزرگ
برگزارکننده: سازمان مشروطه ایران

روشنک آسترکی
عنوان سخنرانی: «۸۸ سال فراز و فرود جایگاه اجتماعی زنان در ایران»

دکتر شیدا تهرانی
عنوان سخنرانی: اهمیت فرمان تاریخی کشف حجاب در مسیر مبارزه زنان ایرانی با
استبداد دینی از مشروطه تا امروز

هاله حسینی رامندی
عنوان سخنرانی: کشف حجاب؛ طلوعه ملوکانه

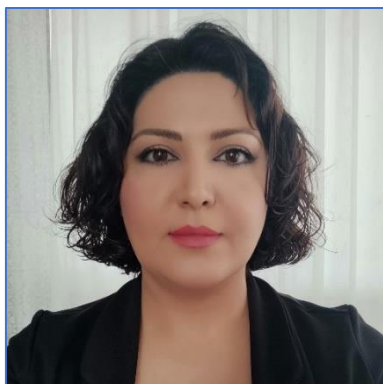
فرخنده مدرس
عنوان سخنرانی: درس‌های بزرگ رخداد تاریخی ۱۷ دی



www.Mashrooteh.org





پرسش از روشنگر استرکی

پرسش نخست: بر اساس آشنایی‌هایی که ما با برخی نوشته‌ها، مصاحبه‌ها یا سخنرانی‌های شما داریم، شما بر «نقش‌آفرینی» زنان ایران تکیه دارید؛
«نقش‌آفرینی» تاریخی و استوره‌ای زنان،
«نقش‌آفرینی» آنان در دفاع از مشروطه
به ویژه بر نقش محوری آنان در خیزش ۱۴۰۱.

اما نقش زنان در تحقق انقلاب اسلامی هم چندان اندک نبود، که به سرکوب آزادی‌ها و حقوق بدست آمده آنان در نظام پادشاهی مشروطه انجامید. پرسشی که در اینجا به ذهن می‌رسد این است که آیا برای زنان، مهم این نقش‌آفرینی‌هاست؟ یا اینکه تأمل و تعمق بر آنچه پیامد عمل و اقدام است نیز، باید مهم باشد؟ در این زمینه آیا تحولی در سطح برخورد زنان ایران ایجاد شده است؟ یا این برخورد هنوز به سطح مطلوب و لازم نرسیده است؟

روشنگر استرکی — ببینید من همواره و به ویژه از سال گذشته، یعنی از وقتی که اعتراضات جنبش ملی بعد از درگذشت مهسا امینی بصورت جدی و خیابانی آغاز شد، این موضوع را مطرح

کردم؛ در یادداشت‌ها و در نوشته‌هایم نیز هست. و در سخنرانی‌هایی هم که در برنامه‌های مختلف حضور داشتم، این موضوع را مطرح کردم. اما این به معنای آن نیست که من برای زنان نقشی تفکیک شده از نقش یکپارچه‌ی ملت ایران قائل هستم. اتفاقاً من مخالف آن نگاهی هستم که معتقد است زنان الان سردمدار این جنبش هستند و بدلیل نقش محوری که زنان دارند در آن ایفا می‌کنند، یک جنبش و یک انقلاب زنانه است. همانطوری که من قبول ندارم در انقلاب مشروطه اگر زنان نقش آفرین بودند پس بخواهم یک نقش ویژه بعنوان نقشی جنسیتی، برای آنها قائل شوم.

منظورم این است که اتفاقاً وقتی نگاه را بصورت درست و نورافکن نگاه‌مان را کامل به تاریخ بیندازیم متوجه می‌شویم که چه در انقلاب مشروطه و چه بعد از آن و چه در انقلاب ۵۷ و چه در جنبش اخیر ملی که اعتراضاتش را در سال گذشته بصورت خیابانی، شاهد بودیم، زنان بعنوان بخشی از جامعه حضور داشتند. یعنی یک نگاه واحد ملی وجود داشته بعنوان اعضای از این جامعه که همگی با هم ملت ایران را شامل می‌شوند. و حتی در انقلاب ۵۷ بعنوان یک انقلاب ضد ملی و بعنوان انقلابی علیه انقلاب مشروطه و علیه ساختار دولت ملی که وجود داشت، ما متوجه می‌شویم که حضور زنان باز برآمده از آن نگاه و نقشی است که بعنوان شهروند ایرانی برای خودشان قائل هستند.

اتفاقاً آنچه که ما باید با آن بجنگیم، همان‌طور که خانم مدرّس به آن اشاره کردند باید در مقابل آن بایستیم و کوتاه نیاییم، اینست که الان جریان‌هایی دارند تلاش می‌کنند برای حفظ انقلاب ۵۷، یک بُعد زنانه‌ای را در اعتراضات ملی کنونی تعریف کنند. و برای مثال می‌خواهند از روسری بر سر چوب کردن زنان ایرانی که در نتیجه یک جنبش خودآگاهی ملی انجام می‌شود، یک چهارچوب زنانه تعریف کنند و در همان چهارچوب هم رهبرتراشی‌هایی کنند؛ رهبرتراشی‌هایی که در یک سال گذشته در خارج از کشور با افرادی متصل به جریان اصلاح طلب شکست خورد؛ بعد از ناکام شدن آن ماجرا، حالا زنانه بودن و رهبرتراشی زنانه را برده‌اند در قالب افرادی که از درون ایران معرفی می‌شوند و تلاش می‌کنند در سطح بین‌الملل معرفی و برجسته‌شان کنند. اتفاقاً ما باید در مقابل این نگاه بایستیم. چون این نگاه نادرست است؛ نه اینکه چون ما با آن مخالفیم. نه! چون اصلاً نادرست است. و چون کشوری که نیم قرن است درگیر تباہکاری، درگیر تلاطم است، درگیر نابود شدن

زیرساختارهای ملی‌اش است، و ملتی که درگیر است با ساده‌ترین حقوق طبیعی زندگی و انسانی‌اش، درگیر است با کرامت انسانی‌اش که جمهوری اسلامی و انقلاب ۵۷ با آن بازی کرده است، سعادت ملی و سرنوشتشان نباید بازیچه این جریان رهبرساز شود.

ملت ما الان برای نان شب‌اش محتاج است، و جامعه‌ای که قشر متوسط آن در حال محو شدن است. همه اینها هولناک است. من داشتم مروری می‌کردم برای سخنرانی امروز و مباحثی که امروز می‌خواستم مطرح کنم. واقعاً به مواردی می‌رسیدم که دردناک هستند. برای ما، نسل بعد از انقلاب، درناکتر هستند. برای ما که تجربه انقلاب ۵۷ را نداشتیم ولی زیست درونی جمهوری اسلامی را داشته‌ایم، آنجا مدرسه رفتیم، دانشگاه رفتیم، در آنجا خودآگاهی پیدا کردیم و جهان‌بینی‌مان داشت در آن بستری که بهرحال ایجاد کرده بودند شکل می‌گرفت. یکی از این مواردی که به آن برخوردیم مثلاً مقایسه‌ای بود بین حقوقی که در دوره پهلوی به زنان داده شده بود که دوستان در صحبت‌هایشان به بخش‌هایی از آن اشاره کردند، حالا این حقوق بعد از انقلاب ضایع شد. واقعاً خیلی مضحک است مثلاً شما نگاه کنید که زن ایرانی قبل از انقلاب می‌رفت مثل هر شهروند دیگری با هر جنسیتی پاسپورت می‌گرفت و از کشور خارج می‌شد. اما بعد از ۵۷ اگر زن متاهل ایرانی بخواهد پاسپورت بگیرد و از کشور خارج شود اجازه همسرش را باید داشته باشد یا دختر ایرانی اگر ازدواج نکرده باشد باید اجازه پدر را بصورت رسمی داشته باشد. برای اینکه پاسپورت بگیرد! یعنی اینقدر این حقوق از دست رفته و آنقدر عجیبه که می‌خواستند جامعه نسل جدید ایرانی را به این امر عادت دهند.

در این شرایط جالب است که ما یک جریان اصلاح‌طلبی داریم که همچنان بخش بزرگی از اپوزیسیون مطالباتی را که مطرح می‌کند و آن چیزی را می‌گوید در قالب همان ادبیات اصلاح‌طلبی است؛ هر چند که این بخش بزرگ اپوزیسیون می‌گویند ما اصلاح‌طلب نیستیم و با جمهوری اسلامی و جناح‌های موجود در آن مخالفیم!

حکومت متبوع اصلاح‌طلبان این همه حق را از زن ایرانی گرفته بعد آنها می‌گویند بیابید مطالبه‌هایی را مطرح کنیم، بعد بصورت قطره چکانی بعضی از آنها را پاسخ می‌دهیم و این طور پایگاه اجتماعی درست می‌کنیم یا برای اعتراضات ملی، رهبرتراشی کنیم!

این موضوع از دوره محمدخانی شکل گرفت. کمپین یک میلیون امضاء زنان که شاید بزرگترین نقطه عطفی بوده که بهر حال در سالهای گذشته در زمینه حقوق زنان در ایران صورت گرفت یک نمونه آن بود.

در چنین شرایطی ما الان با جامعه‌ای در حال مبارزه روبرو هستیم؛ با یک اپوزیسیونی که در بسیاری موارد صدای اصلاح‌طلبان است و از طرف دیگر با یک حکومتی که دارد به این شکل زن ایرانی را و اصلاً جامعه ایران را دست‌بندی می‌کند؛ جامعه ایران را تحقیر می‌کند؛ و حقوق زنان را که سال‌ها طول کشیده بود بدست بیاورد، دارد تحقیر و تحدید می‌کند.

در چنین شرایطی به نظر من اتفاقاً سم برای سعادت ایران این است که ما بخواهیم یک خط‌کش بگیریم دستان و این ملتی را که دارد با جانشان و با خونشان مبارزه می‌کنند، خط‌کشی کنیم؛ چه بر مبنای جنسیت، چه بر مبنای قومیت، چه بر مبنای زبان و چه بر مبنای اینکه در کجای ایران ساکن هستیم. اینها همه در مسیر جریان مبارزات آزادیخواهانه مردم ایران برای رسیدن به دموکراسی و آزادی سم هستند. حتی اگر کسی اندیشه جمهوریخواهانه دارد ولی دل در گرو آن کشور دارد و دل در گرو آن مردم دارد و ناراحت است برای آنچه که مردم دارند در زیست‌روزمره‌اشان تجربه می‌کنند باید بداند جنسیتی و قومیتی و زبانی کردن مطالبات و مبارزه مردم ایران سم است. واقعاً باید حواسمان به این موضوع باشد.

در انقلاب ۵۷ هم، زنان نقش داشتند اما زنان بخاطر این که زن بودند نقش نداشتند. یعنی احساس نمی‌کردند چون زن هستند باید نقش داشته باشند. بلکه درگیر اندیشه‌ای بودند که آن اندیشه‌ها مخرب و آن اندیشه‌ای فاسد که کشور ما را الان به اینجا رسانده آن اندیشه‌ها را پذیرفته بودند. و متأثر از تبلیغاتی که در آن مقطع وجود داشت فکر می‌کردند باید با انقلاب همراه باشند. ما در انقلاب ۵۷ می‌بینیم، - چون داستان خیلی واضح است اسم می‌آورم - خانم شیرین عبادی، یعنی کسی را که در ساختار پهلوی و در نیم‌قرن پیش، قاضی شده بود، که این نکته خیلی مهمی می‌باشد، می‌آید با انقلابیون همراه می‌شود و انقلاب می‌کند. و بعد هم ظاهراً اینطور که ادعا می‌کنند، از ایران فراری شده است؛ زیر فشار قرار گرفته و از ایران فرار کرده است. در یک مصاحبه به ایشان می‌گویند که به چه دلیل شما انقلاب کردید می‌گوید «عقل نداشتیم».

فکر می‌کنم، این جواب بسیار منطقی و درستی به این موضوع، می‌باشد. چون واقعاً هرکس که بیاید و حکومت پهلوی و پادشاهی پهلوی و حکومت قانون برآمده از انقلاب مشروطه و ساختار و نگاه و دستاوردهای آن حکومت را بگذارد در یک کفه ترازو، و جمهوری اسلامی، رساله خمینی، سخنرانی‌های خمینی، خزعلات امثال خسرو گل‌سرخ‌ی یا خزعلات امثال شریعتی را بگذارد در یک کفه ترازو و بعد دومی را انتخاب کند، باید به آگاه بودن و در عاقل بودنش تردید کرد و پرسش کرد. یکی از اشکالاتی را که پنجاه و هفتی‌ها دارند این است که همچنان درباره گذشته خود حاضر به پاسخگوئی نیستند. حاضر به تعقل نیستند. یعنی اصلاً حاضر نیستند از آن دیدگاه‌های دگم چهارچوب‌بندی شده‌ی پهلوی‌ستیز و ضدملی فاصله بگیرند و بعد نگاه کنند اصلاً چه کرده‌اند؟ آیا این کاری را که کرده‌اند درست بود؟ دستاوردش چه بود؟ اصلاً بر چه مبنایی بود؟ اصلاً این سطح از دشمنی با ایران و ملت ایران چه دلیلی داشت که اینها بعنوان یک شهروند ایرانی آمده‌اند بر علیه ملت خودشان، بر علیه انقلاب مشروطه، و بر علیه ایران انقلاب کردند.

پاسخ را کوتاه می‌کنم؛ منظورم این است که بطور کلی بحث جنسیتی کردن مبارزات مردم ایران در سطح کلان اشتباه است. ولی حقوق شهروندی تمام شهروندان ایران از هر جنسیتی که باشند، از هر تباری که باشند با هر زبان بومی که باشند، در هر کجای ایران که زندگی کنند، باید بصورت یکپارچه پاسخ داده شود. و من اتفاقاً فکر می‌کنم الان در نقطه‌ای که امروز مردم درون ایران، ملت ایران، ایستاده‌اند به این فهم عمومی و به چنین آگاهی و خودآگاهی ملی و باور ملی رسیده‌اند. به همین دلیل است که ما می‌بینیم به محض اینکه اعتراضات سال گذشته شروع می‌شود تمام شعارها با وجود رسانه‌هایی که ۲۴ ساعته داشتند به افکار عمومی ایران یک جریان ویژه را مخابره می‌کردند، با وجود تحلیل‌گرایانی که پول می‌گرفتند که بیایند در تلویزیون‌ها بنشینند و بعد این مسائل، اصطلاحاً قومیتی را برجسته کنند، و مسائل و درگیریهای قومی را تشدید کنند و از اعتراضات مردم ایران «روایت سازی» کنند، و برای مردمی که در ایران بدون داشتن هیچ پشتوانه‌ای با دست خالی در مقابل نیروهای سرکوب تا دندان مسلح جمهوری اسلامی ایستاده «روایت ملت‌سازی» کنند، ولی مردم توی ایران اینها را هم پاسخ دادند. یعنی مردم واقعاً شجاع و هوشمند ایران که در پی اعتراضات سال گذشته در خیابان ایستاده بودند، نه فقط در مقابل جمهوری اسلامی بلکه در مقابل

انقلاب ۵۷ هم ایستاده بودند. ما شعرهایی که مردم می دادند را می دیدیم اما از این طرف رسانه‌ی فلان می آمد با هزاران و صدها هزار و شاید میلیون ها دلار بودجه، موج درست می کرد که این انقلاب را یک انقلاب زنانه، این انقلاب را یک انقلاب مثلاً کردها، و و هر چیزی غیر از یک انقلاب یکپارچه و ملی تفسیر کنند. از آنطرف مردم ایران می آمدند شعرهای داهیان و ملی سر می دادند. این نکته بسیار مهم است. من فکر می کنم اتفاقاً مردم ایران امروز به آن نقطه از آگاهی رسیده اند که بخش بزرگی از اپوزیسیون هم چنان بعد از نیم قرن هنوز از انقلاب ۵۷، نرسیده اند. به همین دلیل من امیدوارم هستم که نقش زنان نقش ویژه‌ای است در تحولات. به دلیل اینکه این زنان شهروندانی از ایران هستند، جزء شهروندان ایران هستند و به طبع هم شهروندان در آنچه در مسیر تاریخ کشور دارد اتفاق می افتد، نقش آفرین هستند. به بیان دیگر پتانسیل موجود در حرکات اعتراضی ایران، پتانسیل ملی است و اگر هم زنان حضور دارند دستکم آنهایی که در ایران دارند فعالیت می کنند و ما شاهد آن هستیم، زنانی هستند که فارغ از جنسیت شان بعنوان یک شهروند ایرانی برای رسیدن به آبادی و آزادی کشور و آزادی شهروندان مبارزه می کنند. به همین دلیل است که وقتی شعاری بعنوان «زن، زندگی، آزادی» برجسته می شود بعنوان خاستگاه این اعتراضاتی که دارد صورت می گیرد، مردم درون ایران، دختران در خیابانهای ایران، و در درون کشور، پیوسته «مرد، میهن، آبادی» را به آن اضافه می کنند. و به همین دلیل است که مادری که جگر گوشه اش با تیر جمهوری اسلامی کشته شده بود، بر سر مزار فرزندش در روز خاکسپاری فریاد می زند «این گل پر پر شده هدیه به میهن شده». من فکر می کنم که تمام شهروندان ایران امروز به خودآگاهی ملی رسیده اند و این خودآگاهی ملی است که اعتراضات و مبارزات مردم ایران را به ثمر می رساند و مردم نه تنها با جمهوری اسلامی مبارزه می کنند بلکه با تمام مشتقات اندیشه های ۵۷ که در خارج از ایران بعنوان اپوزیسیون، بعنوان افراد صاحب رسانه و بعنوان تحلیلگران و بعنوان جریانات اپوزیسیون از انقلاب ملی سهم خواهی می کنند یا برجسته هستند، نیز مبارزه می کند و این خودآگاهی ملی و مبارزه همه جانبه مردم جای بسی امیدواری برای آینده کشور دارد.

پرسش دوم: سرکار خانم استرکی، با توجه به این که بخش مهمی از جبهه طرفداران بازگشت به نظام پادشاهی مشروطه، بر جلب افکار عمومی جهان اهمیت ویژه‌ای قائل هستند، شما درباره

درجه اهمیت جلب افکار عمومی جهان به مبارزات زنان ایران و وضعیت سرکوب آزادی‌ها و تبعیض شدید حقوقی آنان چه فکر می‌کنید؟ جلب این افکار جهانی چه جنبه‌های مثبت یا احیاناً منفی برای ما می‌تواند داشته باشد؟

روشنک استرکی — ببینید ساختار امروز جهان، ساختاری است که به هر حال دولت‌ها و کنش‌هایشان و فعالیت‌هایشان بر هم موثر است و شاید حالا من چون رشته‌ام اقتصاد است و مباحث اقتصادی برایم برجسته‌تر است به نظر من مهمترین دلیل‌اش هم اقتصاد است. در نتیجه اینکه مبارزاتی که در ایران صورت می‌گیرد یا وضعیت زنان ایرانی باید در جهان مطرح شود. اساساً چون حکومت مستقر در ایران حکومتی است که سانسور با تاروپودش پیوند خورده و تصویری از آنچه که در ایران اتفاق می‌افتد و تصویری که از ایران در جهان مخابره می‌کند، تصویری واقعی نیست، در نتیجه بله اتفاقاً وظیفه این است که تمام ما، که بعنوان ایرانی در خارج کشور فعالیت می‌کنیم، تصویر درست را مخابره کنیم و واقعیت‌هایی را که وجود دارد مخابره کنیم. اما اینکه ما تصور کنیم اگر دولت‌های دیگر بویژه دولت‌های غربی بدانند مردم در ایران چه می‌خواهند یا چه مبارزاتی می‌کنند، اتفاق ویژه‌ای خواهد افتاد که تعیین‌کننده سرنوشت مبارزات مردم ایران باشد، من خیلی با این امر موافق نیستم. علت عدم موافقت من هم آنچه است که در سال‌های گذشته دیدیم. یعنی ما می‌بینیم که غرب چه می‌خواهد بکند؟ غرب منافع اقتصادی‌اش را در کشورهای مختلف می‌خواهد؛ خُب می‌نشینند برجام را با جمهوری اسلامی امضاء می‌کند. در اوج زمانی که در اعتراضات سال گذشته ایرانیان داشتند در کف خیابان پَرپر می‌شدند، غرب داشت مذاکراتش را با جمهوری اسلامی پیش می‌برد. اتفاقاً به نظر من یک سیستم دلالی اتفاق افتاده که می‌بینیم حتی آنهایی هم که وابسته به جریان‌های درون جمهوری اسلامی هستند، در تلاش این هستند که بیایند این را برجسته کنند و یک نسخه‌ای بپیچند که اگر غرب بفهمد حتما کمک خواهد کرد و غرب حتما همراه ملت ایران خواهد شد. می‌بینیم این وابستگان به جمهوری اسلامی در واقع دارند یک پروپاگاندا و یک نظام دلالی را برای جمهوری اسلامی پیش می‌برند. جایی که لازم باشد از انتخابات درون جمهوری اسلامی همچون در سال ۸۸ دفاع می‌کنند و تبلیغ یک جریانی در آن رقابت‌های انتخاباتی دفاع

می‌کنند. و اگر لازم باشد عبارت «من رهبرم» را بکار می‌برند، جایی که لازم باشد جایزه صلح نوبل را هدایت می‌کنند به سمت جریانی که یک سرش به درون ایران و خاندانی که یکی از اعضای خاندان‌های که باید پاسخگو درباره ۴۳ سال تبهکاری جمهوری اسلامی باشند وابسته است. یعنی می‌خواهم این را بگویم که بدون شک ما بعنوان شهروندان ایرانی در فضای سانسور باید پیام‌های واقعی و حقیقی را مخابره کنیم و واقعیتها را مخابره کنیم و نگذاریم تصویری که از ایران و مردم ایران و مطالبات مردم ایران مخابره می‌شود تصویری غیر واقعی باشد؛ منظورم تصویری غیرواقعی که هم جمهوری اسلامی مخابره می‌کند و هم وابستگانش در خارج از کشور.

از سوی دیگر مردم ایران برای پیروزی در مبارزاتشان نیازمند همبستگی هستند. نیازمند یکپارچگی ملی هستند. آن چیزی که سرنوشت ایران را می‌تواند تغییر بدهد و نبض این تحولات را در دست گیرد دولتهای غربی نیستند. دولتهای غربی اگر دولتهای بسیار خوبی باشند قطعاً به منافع ملی خودشان و ملت خودشان فکر می‌کنند که وظیفه این امر را هم دارند. منافع ملی ما و منافع ملت ما در دست ما شهروندان ایرانی است. ما باید کاری کنیم که دوباره حکومت قانون در ایران مستقر شود. و بتوانیم یک حکومت ملی داشته باشیم که سرافرازی و سربلندی همه ملت ایران در هر کجای کشور و با هر شرایطی و با هر جنسیتی را بخواهد و دنبال نکند. من خیلی سعی کردم پاسخ‌ام را کوتاه بدهم چون می‌دانم وقت به اتمام رسیده است.



پرسش از شیدا تهرانی

پرسش نخست: سرکار خانم تهرانی، می‌دانیم که زنان ایران نیز در انقلاب ۵۷ حضور عملی غیرقابل اغمازی داشتند. شخصیت‌ها و چهره‌های برجسته‌ای از زنان ما فعالانه در آن انقلاب شرکت داشتند و حتی برخی از آنان داوطلبانه حجاب اسلامی را هم پذیرفتند، تا انقلاب اسلامی به زیان نظام پادشاهی پیروز شود. در حالی که پیش از این انقلاب، اگر فاصله میان اوج‌گیری مبارزات زنان، از رشد و گسترش تجددخواهی در ایران تا وقوع انقلاب ۵۷ را در نظر بگیریم، یک بازه زمانی حدود ۹۰ ساله است. زنان آن روزگار ایران فرصتی نزدیک به نه دهه را برای کسب و افزایش آگاهی از حقوق خود را داشتند. و دهه‌ها هم فرصت آن را داشتند که همان حد از حقوق آزادی‌های بدست آمده در دوره دو پادشاه پهلوی را در تجربه زندگی خود بکار برده و موقعیت خودشان را ارتقاء بدهند. اما به رغم این، چرا زنان این چنین به زیان خود عمل کردند؟ شما که به نسل پس از انقلاب تعلق دارید، و از دور بر آن نظاره می‌کنید، علت و ریشه چنین عقب‌نشینی، توسط زنان، از حقوق خود را چگونه توضیح می‌دهید؟

شیدا تهرانی — می‌دانید من گاهی با خودم فکر می‌کنم که چطور می‌توان به واقعیت‌های تاریخی دست پیدا کرد. مثلاً شما الان این مسئله را طرح کردید که زنان ایران در انقلاب ۵۷ فعالانه شرکت داشتند. در حالیکه از دید من درک و دست یافتن به همه واقعیت تاریخ انقلاب ۵۷

بسیار دشوار است. چون ذهن من اغلب به دنبال اطلاعات علمی و داده‌های طبقه‌بندی شده از لحاظ آماری کشیده می‌شود، با شنیدن این مسئله‌ای که شما طرح کردید، بیشتر برایم پرسش پیش می‌آید که در واقعیت اساساً چند درصد از زنان ایران در انقلاب ۵۷ فعالانه مشارکت داشتند و با آن همراهی کردند؟ به عقیده من برای دریافت واقعیت تاریخی این مسئله هنوز نیازمند پژوهش‌های آماری هستیم که متخصصین این حوزه در صورت موجود بودن اسناد تاریخی، می‌بایست با رجوع به اسناد انجام و بازنگری‌هایی را در تاریخ‌نگاری انقلاب ۵۷ صورت دهند. شاید باید تاریخ را دوباره بنویسند. مسئله‌ای که برای من جالب است و اغلب به آن فکر می‌کنم خاطراتی است که مادرم و دیگر زنان خانواده که اغلب هم از قشر مذهبی بودند، از انقلاب ۵۷ تعریف می‌کنند. از جمله اینکه مادر بزرگ مادرم که زنی معتقد و مذهبی هم بود، با شنیدن خبر خروج شاه از ایران، هراسان شده، می‌گوید: "خدا نکند که شاه از ایران برود. که اگر شاه برود مملکت بی‌صاحب می‌شود و آخوندها ما را بدبخت می‌کنند". البته که اینها تجربه‌های شخصی است و نمی‌توان به همه جامعه تعمیم داد. اما مثلاً در سال‌های اخیر می‌بینیم که ویدیویی از صحبت‌های یک خانم مسن چادری در سال ۵۷ درآمد و در شبکه‌های اجتماعی پخش شده که گویای نگرانی و پریشانی آن زن از رفتن شاه و روی کار آمدن روحانیون است و در این ویدیو می‌بینیم که آن زن در عین اینکه چادرش را بر سر می‌کشد، می‌گوید: "عمامه‌ای‌ها ما را بدبخت می‌کنند". به عقیده من این نشان از وجود یک حافظه تاریخی و وجود نوعی از آگاهی در بخشی از جامعه آن دوران دارد، به ویژه در نسلی که دوران رضاشاه و شاید پیش از آن را به چشم دیده و به خاطر می‌آورده که قشر تندرو مذهبی، روحانیون و وعاظ و وابستگان به مساجد زمانی چه قدرتی را در جامعه داشته‌اند و چه فلاکتی را بوجود آورده بودند و چه بلایایی را بر سر زنان می‌آوردند که حتی عامیانه‌ترین زنان از قشر مذهبی هم از احتمال بازگشت آنان به قدرت در هراس بودند. فکر می‌کنم آنچه در واقعیت در سال ۵۷ رخ داد، این بود که گروه‌های چپ و زنان و دختران جوانی که از اعضاء و یا هواداران فکری این احزاب و گروه‌های چپ بودند، به بهانه اتحاد با گروه‌های اسلامی حجاب بر سر کردند و یا دیگران را به این کار تشویق و ترغیب می‌کردند و متأسفانه بیشتر قشر دانشگاهی ما بودند که تحت تأثیر اندیشه‌های چپ بودند. آنچه این گروه‌های چپ مارکسیستی ترویج می‌کردند این بود که در راه مبارزه با امپریالیسم باید با گروه‌های اسلامی متحد شد. بر این اساس بود که برای نشان دادن اتحاد

خود، در پاریس در کلیسایی پشت سر آخوندها نمازی موسوم به نماز سرخ خواندند. در ذهن خود نظام پادشاهی را به امپریالیسم گره زده بودند و شاه را که نماد نظام پادشاهی ایران بود، دست نشانده امپریالیسم غربی می‌خواندند و برای شکست دادن امپریالیسم و نمادش با گروه‌های اسلامی متحد شده بودند و در راه آنچه خمینی "وحدت کلمه" می‌خواند، حاضر به سر کردن حجاب هم شدند. از جمله این افراد با اندیشه چپ، هما ناطق پژوهشگر تاریخ و استاد دانشگاه بود که خود اذعان کرد که هنگامی که زمزمه اجباری شدن حجاب به گوش می‌رسید، عده‌ای از دانشجویان دختر قصد داشتند در دانشگاه به نشانه اعتراض تجمعی را برگزار کنند، که خود او (هما ناطق) با این استدلال که الان وقت اتحاد است و حجاب برای ما هیچ‌گاه مسئله بزرگی نبوده و برای پیروزی بر امپریالیسم لازم باشد روسری هم سر می‌کنیم، ایشان را از این کار منع و منصرف می‌کند. بنابراین برای من سخت است که قبول کنم که اکثریت زنان ایرانی با انقلاب ۵۷ همراه و همفکر و همدل بودند. به نظر من این گروه‌های چپ انقلابی بودند که در دانشگاه‌ها و محافل موسوم به روشنفکری این ایده را ترویج می‌کردند و البته که توانستند عده‌ای ناآگاه را هم با خود همراه کنند تا در نهایت با رقم‌زدن انقلاب ۵۷ بر علیه خودشان و بر علیه تمام حقوق انسانی و آزادی‌های خودشان و دیگر زنان عمل کردند و قدم برداشتند و به قول هما ناطق که خود بعدها اعتراف کرد که آن نسل (نسل انقلابی ۵۷) گند زد چون درکی از مفهوم آزادی نداشت. ایدئولوژی مبارزه با امپریالیسم و ارزش‌های غربی که به مبارزه با نظام پادشاهی مشروطه گره زده بودند، آنقدر جلوی دیدگانشان را گرفته بود که از دیدن واقعیت‌ها ناتوان بودند. نمی‌دیدند که تمام آزادی‌های فردی و اجتماعی و ارزش‌هایی که اتفاقاً جزو آرمان‌ها و آمالی بود که چپها در همه جای دنیا تبلیغش را می‌کردند، از جمله برابری زن و مرد و سوسیالیسم که اصول آن با انقلاب سفید در ایران پیاده شد، همگی در نظام پادشاهی مشروطه ما به واقعیت بدل شده بود. اما گروه‌های چپ مخالف شاه، یا از دیدن این واقعیت‌ها ناتوان بودند یا می‌دیدند و انکارش می‌کردند.

پرسش دوم: خانم تهرانی شما در پاسخی به پرسشی در یک مصاحبه، بر روی دو سطح از شرایط زندگی و در نتیجه دو سطح از مطالبات حقوقی زنان در نواحی مختلف ایران انگشت گذاشتید.

به عنوان نمونه گفتید؛ در حالی که مثلاً در تهران زنان ایران، با حمایت مردان، در برابر حجاب اجباری مقابله می‌کنند و در مبارزات خیابانی به رقص و پایکوبی پرداخته و روسری‌های خود را به نشانهٔ اعتراض به نظام ارزشی جمهوری اسلامی در آتش می‌سوزانند، اما در زاهدان، در جمعه‌های خونین، زنان و مردان در صفوف جداگانه نماز برگزار کرده و به مبارزه با همان رژیم می‌پردازند. و یا این که ممکن است در شهرهای بزرگ ایران مسئلهٔ مبارزه علیه حجاب عمده و مطالبهٔ جدی زنان باشد، اما در روستاها و شهرهای کوچک کشور یکی از ظالمانه‌ترین رفتارها، ازدواج اجباری دختران، به ویژه در سنین بسیار کم است. از نظر شما برخورد درست و عادلانه با چنین سطح ناهمگونی از وضعیت فرهنگی و حقوقی زنان ایران، چگونه باید باشد؟ علاوه بر این وقتی رضاشاه در ۱۷ دی ۱۳۱۴ فرمان کشف حجاب را صادر کردند، آیا همین ناهم‌آهنگی و اختلاف سطح زندگی وجود نداشت؟ یا به نظر شما ایشان از تعارضات بی‌اطلاع بودند؟

شیدا تهرانی — در اوایل خیزش ملی سال ۱۴۰۱، عده‌ای سعی می‌کردند با نسبت دادن نام‌هایی از جمله "انقلاب زنانه" به این خیزش ملت ایران، به آن رنگ و لعاب جنبش زنانه و فمینیستی بدهند و سمت و سوی آنرا به سوی قبله دلخواه خود برگردانند. هم‌زمان در خارج از کشور نیز شاهد حرکات رادیکالی از سوی برخی از اعضای فمینیست گروه‌های چپ بودیم که مثلاً به بهانه تابو زدایی از بدن زن، برهنه می‌شدند و در صحبت‌های خود سعی می‌کردند مطالبات ملی را به مسئله حجاب زنان یا به یک جنبش فمینیستی و جنسیتی تقلیل دهند. این مشاهدات مرا بر آن داشت که در آن مصاحبه بگویم و البته هنوز هم بر سر این باور و عقیده هستم که اگرچه شجاعت‌های زنان و دختران ایرانی در طی چهار دهه مبارزه با استبداد دینی و ستم‌مضاعفی که حکومت مشروعه بر زنان ایران روا داشته، ستودنی و غیر قابل انکار است، اما من با زنانه نامیدن این خیزش ملی و بیش از حد برجسته نشان دادن نقش زنان، مخالفم. زیرا از یک سو تنوع و تکثر طبیعی جامعه ایران و از سوی دیگر عدم توازن و ناهمگونی که در وضعیت زیست زنان در نواحی مختلف ایران بوجود آمده، موجب شکل‌گیری مطالبات گسترده و گوناگونی شده است که همگی آنها با تئوری انقلاب زنانه قابل درک و توضیح نیست. مثلاً در حالیکه در تهران زنان و مردان جوان با هم بر دور آتش روسری

سوزان رقص و پایکوبی می‌کردند، هم‌میهنان ما در زاهدان که اغلب هم از اهل سنت هستند، بعد از مراسم نماز جمعه، زن و مرد در صف‌های جدا به اعتراض علیه حکومت می‌پردازند. خوب چگونه می‌توان این را با تئوری انقلاب زنانه یا فمینیستی توضیح داد؟ در آنجا توضیح دادم که هر دوی این آشکال از مبارزه در عین تفاوت و شاید تا حدی تضاد ظاهری، ارزشمند هستند چون بخشی از مطالبات ملی‌اند. یا مثلاً اولویت زنان در تهران و دیگر شهرهای بزرگ با معضلات زنان در مناطق حاشیه کشور که زندگی عشیره‌ای هنوز در آنجا حاکم است متفاوت است. ممکن است اولویت زنان تهران حجاب اختیاری باشد و اولویت زنان در مناطق دیگر مثلاً پایان دادن به ازدواج‌های زود هنگام و اجباری از روی فقر و عدم دسترسی به امکانات تحصیلی، بهداشتی و... باشد. اما همه اینها در یک چیز مشترک‌اند و آن خواست گذر از جمهوری اسلامی و بازپس‌گیری حقوق شهروندی است. بنابراین تنها با تکیه بر یک جنبش فراگیر ملی که دربرگیرنده مطالبات تمام اقشار مختلف جامعه باشد و وحدت ملی ایرانیان را تقویت می‌کند، می‌توان نیرویی ساخت که بر استبداد دینی حاکم غلبه کند و آینده‌ای را بنا کند که در آن به نیاز تمام اقشار جامعه پاسخ گفته شود و حقوق شهروندی همگان از جمله آنکه حجاب را برمی‌گزینند و آنکه بی‌حجاب است، برآورده و تضمین شود. تنها یک حکومت ملی که خود را نماینده تمام ایرانیان بداند، خواهد توانست که در عین محترم شمردن کثرت فرهنگی، تبعیض‌ها و ناهمگونی‌ها را با وضع قوانین مناسب مانند قوانین حمایت از آزادی‌های زنان و جلوگیری از ازدواج‌های اجباری و زود هنگام، به حداقل ممکن برساند. و باز برمی‌گردیم به آنجا که تمام این حقوق شهروندی فارق از مذهب و جنسیت و زبان و قومیت، در نظام مشروطه و حقوقی که در چارچوب آن تصویب شده بود، برای ما اهالی ایران تامین و تضمین شده بود. بنابراین آنچه که امروز نیاز داریم، به جای خط کشیدن بین آحاد ملت ایران، تقویت یک جنبش ملی برای برگشت به نظام حقوقی پیشین و بازپس‌گیری حقوق شهروندی‌مان است.

در پاسخ به ادامه پرسش‌تان باید بگویم که قطعاً این ناهمگونی‌های فرهنگی و اجتماعی در زمان روی کار آمدن رضاشاه هم وجود داشت. مثلاً کشف حجاب و برداشتن روبنده، همانطور که گفتم مطالبه‌ای بود که در بین روشنفکران جامعه در آن زمان که از خانواده‌های متمول و تحصیل کرده و فرنگ دیده بودند، رواج یافته بود. این روشنفکران که اقلیت جامعه را تشکیل می‌دادند، چون به

خارج رفت و آمد داشتند و مناسبات اجتماعی اروپا و تحولات دیگر جوامع مسلمان از جمله پیشروی زنان در ترکیه و لبنان و سوریه و مصر را می‌دیدند، خواستار چنین اصلاحی در جامعه ایران نیز بودند. اما برداشتن حجاب آن زمان قطعاً مطالبه‌ی همه جامعه نبود. چون در جامعه عشایری و روستایی آن زمان، اساساً سطح بی‌سوادی بسیار بالا بود. تا زمان روی کار آمدن رضاشاه، نظام سوادآموزی عمومی و آموزش و پرورش مدونی هم وجود نداشت که همگان از آن بهره‌مند باشند. حتی بسیاری از مردان بی‌سواد بودند. اما رضاشاه هم با توجه به سفرهایی که به نقاط مختلف ایران از جمله خوزستان داشت، بی‌شک متوجه این ناهمگونی و عدم توازن در وضعیت زیست اقشار مختلف ایرانیان بود. در ضمن اینکه سنت روبنده و حجاب را مانع حضور زنان در جامعه و سد راه رشد و پیشرفت کشور می‌دانست و متوجه شده بود که برای رفع محدودیت از زنان و تغییر این سد بزرگ فرهنگی، می‌باید خود پیشقدم تغییر وضعیت موجود باشد، در عین حال بر خلاف دروغ‌هایی که سالیان درازی گفته شده که کشف حجاب به زور بود، اسناد تاریخی نشان می‌دهد که رضاشاه دستور داده بود که کسی را مجبور به کشف حجاب نکنند، اقدامات باید عاقلانه و با متانت باشد مگر آنکه کسی از وعاظ مخالفتی با از سر برداشتن حجاب زنان کند، با او برخورد شود. این را در نامه تاریخی محمود جم وزیر داخله رضاشاه به دیگر وزرا درباره نحوه اجرای کشف حجاب می‌توان خواند. این نشان می‌دهد که رضاشاه می‌دانست روند فرهنگ سازی یک شبه اتفاق نخواهد افتاد. اما امید او بر آن بود که با تابوشکنی از حجاب و تأمین آزادی‌ها و امنیت زنان و روشنفکران به پشتوانه قانون کشف حجاب، فرهنگ مدرن به دیگر لایه‌های جامعه آموخته و منتقل شود.



پرسش از هاله حسینی رامندی

پرسش نخست: سرکار خانم رامندی از سخنان و گزارشهای شما، در نخستین کنگره حزب ایران نوین، به عنوان مسئول شاخه جوانان این حزب چنین برمی آید که، شما و اساساً حزبتان تلاش زیادی برای جلب افکار عمومی کشورهای غربی دارید. و ما می توانیم تصور کنیم که وجه مهمی از تلاش های شما در جلب این افکار در مورد وضعیت زنان ایران باشد. و احتمالاً، برای جلب این افکار بود که شما سخنرانی تان در برلین در سالگرد قتل مهسا را به زبان آلمانی ایراد کردید. زاویه و سطح نگاه غربی ها به مبارزات زنان ایران را چگونه ارزیابی می کنید؟ آیا فکر می کنید که دفاع از مبارزات زنان از سوی محافل مختلف غربی همواره منطبق با پیچیدگی ها و گستردگی مبارزات مردم ایران در برابر جمهوری اسلامی هست؟

هاله حسینی رامندی — ببینید! وقتی از آزادی زنان سخن می گوئیم طبعاً از پدیده های حرف می زنیم که غرب و شرق بر نمی تابد. آزادی زنان در وجوه حقوقی، اجتماعی و سیاسی آن پدیده های مشخص است.

اما این واقعیت نافی این نیست که آنچه من «مسیر آزادی» می‌نامم نیز لزوماً یکسان باشد. این حرف را باید بیشتر توضیح دهم؛ مسیر دستیابی ما به آزادی زنان لزوماً با غرب یکسان نیست بلکه شاید از الگوی متفاوتی به آن برسیم. همانگونه که دکتر طباطبایی مشروطیت ایران را به علت در هم‌تنیدگی با مختصات ایرانی، بالضروره و بالذات مشروطه ایرانی می‌دانست، می‌توان گفت مسیر آزادی زنان در ایران هم به علت در هم‌تنیدگی تجربه زن ایرانی با آن بالضروره، یک مسیر ایرانی است. دقت کنید درباره مسیر حرف می‌زنم نه اهداف. در هدف همه ما آزادی پوشش را دنبال می‌کنیم. شرق و غرب ندارد. برابری حقوقی را دنبال می‌کنیم. شرق و غرب ندارد. اما آن موقعیتی که اکنون زن غربی در آن قرار دارد موقعیتی نیست که زن ایرانی در آن باشد. به همین علت نباید دچار این خطای شناختی تاثیرگذار شویم که بر خلاف آن چیزی که پروپاگاندا‌ی عوامل صادراتی و نفوذی ج.ا. در اذهان عمومی غرب سعی دارند جا بیندازند، انقلاب ایران را انقلاب زنان جا بیندازیم و آن را یک جرقه ناگهانی و مقطعی و جدا از تاریخ مبارزه ۴۵ ساله ملت ایران بدانیم و بدتر از همه آن را به مصادیقی نظیر حجاب، مذهب، فقر و امثالهم یک خطای شناختی تاثیرگذار است.

آنچه من و امثال من در حزب ایران نوین بایستی جا بیندازیم این است که مخاطب غربی را متوجه این پیچیدگی‌ها سازیم و از او بخواهیم ضمن حمایت از خواست زنان ایرانی، نسخه غربی برای او نیچد. غرب تحت تاثیر پروپاگاندا‌ی پنجاه و هفتی‌ها که به غرب مهاجرت کرده‌اند، نگاهی سراسر غلط به جامعه ایران دارد. اصولاً در ایران امروز، این حقوق اساسی انسان است که بازیچه دست حاکمان پنجاه و هفتی شده، و طبیعی است که زنان در صف اول سرکوب متحمل خسارات آن می‌شوند. نه زنان و نه مردان نه تنها تحت حمایت قانون قرار ندارند بلکه بشدت بنام قانون سرکوب و کشته می‌شوند، نمی‌توان از زن ایرانی گفت و از تحول مرد ایرانی از سنت و کهنگی بسمت مدرنیته یاد نکرد. این بسیار اشتباه است که غرب به خواسته ملی ملت ایران از دریچه ایدئولوژی فمینیستی یا دوگانه‌ی چپ و راست نگاه کند و آن را فقط به حجاب تقلیل دهد.

اگر زن غربی امروزه بر این باور است آزادی بیشتر خود را در چارچوب امواج متأخر فمینیسم می‌تواند بدست بیاورد این گمان برای زنان ایران بلای جان است. ما بایستی برای رسیدن به یک نظم ملی همیشه از ایدئولوژی گریزان باشیم جنسیتی کردن انقلاب ملی نیز ظلم آشکار به انقلاب ملی ماست.

بایستی دقت داشته باشیم که مسیر آزادی زن غربی مسیری خطی را طی کرده است؛ یعنی به عمده تاریخ زن غربی که نگاه می‌کنیم می‌بینیم این مسیر گسترش و بسط آزادی دچار بازگشت ارتجاعی نشده است. یک مسیر خطی را پیش رفته است و اکنون در چنان حالت تثبیت شده‌ای بسر می‌برد که هیچ دولتی جرئت نقض سیستماتیک آن را ندارد. این در حالی است که زن در ایران تجربه‌ای کاملاً برعکس داشت. یعنی وقتی به تاریخ ۵۰ ساله‌ی پهلوی و به عنوان نمونه همان تجربه قانون خانواده نگاه می‌کنیم می‌بینیم از دوره رضاشاه که آزادی زن تاسیس می‌شود این آزادی در یک مسیر منطقی با کمک دولت و نخبگان، به پیشرفت و گسترش لازم دست می‌یابد اما در ۵۷ و به همت انتלקتوئل‌ها ما دچار یک بازگشت ارتجاعی شدیم. یعنی قطار از ریل خارج شد و دقیقاً به همین علت است که استعاره‌ی بازگشت قطار به ریل پیشرفت یکی از دقیق‌ترین استعاره‌ها برای آزادی ملت ایران است.

پرسش دوم: سرکار خانم رامندی شما به عنوان هوادار بازگشت به نظام پادشاهی و مدافع دستاوردهای تاریخی دوره‌ی دو پادشاه پهلوی، به ویژه در مورد آزادی‌ها و حقوق زنان، می‌دانید که بخش بزرگی از روشنفکران «جهان غرب» نظر چندان خوشی به پادشاهی پهلوی در ایران ندارند، حتا اگر از حقوق زنان و مبارزات زنان ایران به شوق آمده باشند. شما این معضل را چگونه حل می‌کنید؟ یعنی چگونه مخاطبین غربی خود را قانع می‌کنید، که بهترین دوران تاریخ ایران برای زنان کشورمان دوره‌ی پادشاهی پهلوی بوده و امروز هم بیشترین اعتماد مردم ایران به همین نظام است؟

هاله حسینی رامندی — ببینید! واقعیت این است که روشنفکری غرب به پادشاهی مشروطه ایران نگاه مثبتی ندارد. در حالیکه به زعم من مسیر آزادی زنان از بازگشت نظم مشروطه عبور می‌کند و دقیقاً بر همین اساس آزادی زنان به صورت بسیار محکمی گره خورده با آزادی ایران است.

ملت ایران به خوبی می‌دانند که تمامی این مشکلات و مسائل ریشه در نظام ایدئولوژیک حاکم دارد. آنها نظام ملایان را یک حکومت اشغالگر می‌دانند که ایران را از مردمانش سرقت کرده و خرج ماجراجویی‌های ایدئولوژیک خود میکند. بنابراین به چیزی کمتر از سقوط این نظام و بازگشت به تاریخ و هویت خود تحت یک نظام پادشاهی پارلمانی مشروطه و البته با اصلاح خطاهای تاریخی رضایت نمی‌دهند، شما این موضوع را می‌توانید به خوبی از شعار رضاشاه روح‌شاد که از دی ماه ۹۶ و چندین سال پیش از ۱۴۰۱ طنین‌انداز خیابان‌ها شده متوجه شوید. این مردم در تمام سالیان سیاه حاکمیت ولایت فقیه بارها دست به اعتراض زده‌اند و سرکوب شده‌اند.

انقلاب ملی ایران با تمام ویژگی‌ها و گستردگی‌اش اولاً برآمده از جامعه کنونی ایران است و ثانیاً در راستای جنبش‌های پیشین از سال ۱۴۰۱ تا به امروز است و حتی با در نظر گرفتن جنبه‌های زنانه‌ی انقلاب ۱۴۰۱ نمی‌توان پیوستگی جنبش‌های چند سال اخیر و وجه ارگانیکی آن را کتمان کرد. جنبشی که با شعار رضا شاه روح‌شاد آغاز شد و در سال ۱۴۰۱ مطالباتی در آن مطرح شد که رضا شاه بزرگ حدود یک قرن پیش در سینی طلا تقدیم زنان کرده بود. این خود نشانگر ماهیت ملی‌گرایانه‌ی این انقلاب است. بیراه نیست تنها آلترناتیوی که در خیابان‌ها از خوزستان تا خراسان از اردبیل تا زاهدان مطرح می‌شود، نام نامیرای پهلوی است.

اما معضلی که انقلاب ملی ایران با آن مواجه است این است که عده‌ای تلاش می‌کنند واقعیت انقلاب ملی را پنهان کنند و روایتی از انقلاب ایران به غرب مخابره کنند که این روایت هیچ نسبتی با ماهیت حقیقی انقلاب ملی ایران ندارد. تصور غرب از انقلاب ملی ایران کامل روبنایی و ماحصل روایاتی تعداد زیادی از عاملان انقلاب ۵۷ است که در چهار دهه گذشته به دلیل اینکه به قدرتی که در پی آن بودند نرسیدند پس مهاجرت کردند و به عبارتی راوی مسئله ایران برای غرب شدند.

عده‌ای از این روشنفکران و انقلابیون لهجشون در تاریخ فریز شده یعنی با زبان جدید مردم نا آشنا هستند و هنوز در حباب توهم ایدئولوژی ۵۷ غوطه‌ورن و عده‌ای نیز جدیدتر در سال‌های پس از جنبش سبز به غرب نقل مکان کردند اینها هم به عنوان حاملان ایدئولوژی ۵۷ ایران‌رو ترک کردن و اکنون هم نقش رمز انقلاب ملی را بازی می‌کنند.

اساساً یک دلیل اینکه ایرانیان خارج از کشور متفرق هستند و غرب هم زیربنایی و هدفمند با انقلاب ملی ایران همراه نمی‌شود همین حضور مستمر ایدئولوژی ۵۷ توسط افراد مذکور و مخابره تصویری از ایران توسط ایشان است که با حقیقت ایران فرسنگ‌ها فاصله دارد. انقلاب ملی ایران علیه انقلاب ۵۷ و به سمت انقلاب مشروطه است و هرکس با این ایده مخالفه حامل وجه ایدئولوژیک است که با ماهیت ملی انقلاب ناهمخوان است. لذا برای همراه کردن افکار عمومی غرب و همسو کردن ایشان به خواست ملت ایران مبنی بر بازگشت به نظام پادشاهی مشروطه باید تمامی اهتمام خودمان را برای شناساندن چهره‌ی حاملان ایدئولوژی ۵۷ در هر شکل و لباسی بگذاریم.

به عنوان نکته پایانی برای پاسخ به پرسش دوم دوست دارم تأکید کنم که بخش بزرگی از دستاوردهای زنان در دوره پهلوی اول و پهلوی دوم بدست آمده بود. ما می‌خواهیم آن دستاوردها را دگرباره بدست بیاوریم و اعتلا ببخشیم و جلوتر برویم. پس نظم پادشاهی مشروطه نه تنها تضادی با آزادی خواهی زن ایرانی ندارد بلکه الگوی ماست. الگویی که البته به ضرورت زمانه بایستی تعالی یابد و بروز شود.



فخرآفاق پارسا سردبیر مجله «زنان جهان» در سال ۱۲۹۹، مادر فرخروپارسا



پرسش از فرخنده مدرّس

پرسش نخست: شما فضای پیش و پس از انقلاب را به تجربه زیسته‌اید. یعنی تجربه‌ی دوره آزادی پوشش و همچنین دوره پوشش اجباری را دارید، بنابراین و با توجه به مناسبت امروز تمایل دارم کمی به عقب برگردیم و به خود رویداد کشف حجاب بپردازیم. از سوی هواداران حکومت فعلی بحث‌هایی به ویژه برای نسل جوان مطرح می‌گردد که اجبار برای کشف حجاب را، صورتی از دیکتاتوری معرفی می‌کنند. نظر شما در این باره چیست؟

فرخنده مدرّس — در پس داعیه دیکتاتور بودن رضاشاه، اگر هواداران جمهوری اسلامی باشند که خب، تکلیف روشن است، ما حرفی با آنان نمی‌توانیم داشته باشیم. تنها توصیه به آنان این است که اگر خیلی هوای دموکراسی دارند، خوبست، در آینده چهل‌اندی سال تبهکاری‌های ضدایرانی، به قد و قواره رژیم محبوبشان منصفانه نگاه بکنند، مطمئن هستم، اگر اندکی منصف باشند، سرشان را از شرم به زیر خواهند انداخت. اما از این که بگذریم، اگر بحث ما در اینجا با اذهان پاک و منصف جوانترها باشد، که حقیقتاً می‌خواهند بدانند، خُب این امر دیگری‌ست. ما وظیفه داریم صبور باشیم و توضیح بدهیم. ببینید، در اینجا بحث بر روی امر ملی به معنای تشخیص مهمترین اولویت‌ها و تشخیص وظیفه تاریخی لحظات، سر جای خودشان است. خوبست در اینجا خاطره‌ای را نقل کنم، اقتضای سنم خاطره‌گویی را مجاز می‌دارد.

حدود ۱۸ - ۲۰ سال پیش، یعنی در ۱۳۸۴ آخر تابستان، روزی در یکی از پارک‌های زیبا و انبوه از گل‌ها و درختان تنومند هامبورگ قدم می‌زدیم، غرق در بحث در مورد رضاشاه و ارزیابی از کار جدیدمان بودیم که در مورد دوره ایشان انجام داده بودیم و آن کار چه بود؟ انتشار فصلنامه تلاش شماره ۲۳ با نام "نکاپوی فرهنگی در دوره رضاشاهی" که سراسر در مورد خدمات رضاشاه بود. و سالی پیش از آن یعنی ۱۳۸۳ نیز شماره ۲۰ تلاش - ویژه‌نامه رضاشاه - منتشر کرده بودیم که موضوعش بررسی دوره ۱۲۸۵ تا ۱۳۲۰ یعنی سراسر بررسی این بود که چرا رضاشاه برای نجات ایران و نجات مشروطه «باید می‌آمد» و در فاصله کاملاً کوتاهی از این شماره، دو سفرنامه رضاشاه، یعنی سفرنامه خوزستان و مازندران را بازنشر داده بودیم. غرق در مباحث این مجموعه بودیم و ذهنمان تماماً مشغول رضاشاه و خدماتش به ایران بود. در این موقع از میان درختان و گیاهان انبوه به فضای بازتری رسیدیم و به ناگاه در آن فضای باز یک سکوی عظیم چند متر در چند متر به رنگ بتن سفید جلویمان ظاهر شد. بی‌اختیار سرمان را بالا بردیم و دیدیم که بر این سکوی بتنی مجسمه‌ای از بیسمارک صدراعظم بزرگ آلمان، از همان نوع بتن، به ارتفاع بیش از ده متر استوار ایستاده است. همان‌طور که من بی‌اختیار سرم را بلند کرده و مجسمه را دیدم دو احساس همزمان در من برانگیخته شد، احساسی از شگفتی احترام‌آمیز در قبال قدردانی ملت آلمان نسبت به آن شخصیت تاریخی خودشان، و به همراه آن احساس خشمی در دلم از این که چرا ما مردم ایران قدر خدمات شخصیت برجسته تاریخ‌مان یعنی رضاشاه را نمی‌شناسیم. در آن زمان هنوز غوغا و شور ایران‌گرایی و حضور امثال شماهایی که امروز اینجا حضور دارید، تازه تازه داشت آغاز می‌شد و هنوز پگاه خورشید وجود جوانانی که در دل فرهنگ و اندیشه ایران‌گرایی پرورش یافته بودند، به ما نرسیده بود و هنوز سال‌ها مانده بود که غرش شعار «رضاشاه روح شاد» چهار ستون پیکر پوسیده رژیم اسلامی را به لرزه اندازد. هرچه بود ناروا و ناسزا به رضاشاه بود. من آن خشم را با خود به خانه آوردم. زیر تأثیر آن به سراغ پناهگاه فکری آن روز خودمان یعنی زنده یاد داریوش همایون رفتم، که از آغاز زندگی در تبعید، به جرأت از اولین کسانی بودند که به دفاع از رضاشاه و خدمات خاندان پهلوی به ایران در آن شش دهه، برخاستند و دائم می‌نوشتند و ماهم سعی می‌کردیم در کنارشان نظراتشان را اشاعه دهیم. مصاحبه‌ای با ایشان سازمان دادم و در مقدمه یکی از پرسش‌هایم نمونه بیسمارک را آوردم، مبنی بر این که:

ملت آلمان سرمنشاء ظهور «دولت ملی» خود را در حادثه به پادشاهی فراخوانده شدن ویلهلم اول توسط اتو فون بیسمارک در ۱۸ ژانویه ۱۸۷۱ می‌یابد. در واقعه‌ای که پس از اشغال پاریس در تالار آینه قصر ورسای رخ داد. علیرغم وجود روایت‌های بسیار از دمکراسی ستیزی، مخالفت و سرکوب سوسیال‌دمکرات‌ها و... توسط بیسمارک صدراعظم مقتدر آلمان، اما هیچگاه در جایگاه ویژه وی به عنوان بنیانگذار «دولت ملی» آلمان تردید نشد. وی جنگ‌های خونین بسیاری را در سراسر انجام داد تا به این وحدت رسید. در میان خود آلمان‌ها مشهور است که بیسمارک خواست ملت آلمان یعنی وحدت و یکپارچگی آن را از دل «آهن و خون» - و نه از درون بحث و گفتگوی نمایندگان پارلمان - بیرون کشید. امروز پس از صدوسی سال، هنوز هم از او به عنوان «دیده‌بان آلمان مدرن» یاد می‌کنند. اگر ما چنین موردهائی را - حتا به عنوان استثناء - می‌پذیریم، چرا نمی‌توانیم آن را برای خود، در قبال شخصیتی نظیر رضاشاه، قائل شویم؟

و آقای همایون، در پاسخ من گفتند؛ در آلمان کسی از بیسمارک هراس ندارد. در میان انقلابیان و سیاسی‌کارانی که زندگی سیاسیشان در دشمنی با رضاشاه و پهلوی‌ها سپری شده است ترس از رضاشاه و میراث او هنوز نمی‌گذارد تعادل و واقعگرایی به بحث سیاسی راه یابد. از بس تفاوت میان شش‌دهه پهلوی، که بیش از هر چیز مرهون رضاشاه است، با پیش و پس از آن زیاد است، بسیاری، خود را با ندیده گرفتن یا بی‌اعتبار کردن او تبرئه می‌کنند. پذیرفتن حقی که رضاشاه بر ایرانی که یکپارچه ماند و پائی در سده بیستم گذاشت دارد زندگی‌های سیاسی بسیاری را بی‌ارزش جلوه می‌دهد. ولی تاریخ کار خودش را می‌کند و هر کس را در جای خودش می‌گذارد.

پس در اینجا انجام وظیفه تاریخی در خدمت حفظ و دوام و قوام بخشیدن به یک کشور و یک ملت و پیش‌بردن آن مطرح است. مثال تاریخی دیگری بزنم از تاریخ روسیه و اشغال این کشور توسط ناپلئون، آن هم از زبان رمان زیبای تولستوی نویسنده چیره‌دست «جنگ و صلح» او پس از وصف طولانی روند جنگ با فرانسویان در خاک روسیه، شکست نیروهای روسی در نبردهای متعدد و سپس اشغال مسکو توسط فرانسویان و تخلیه با برنامه و آگاهانه پایتخت توسط مردم و به دنبال آن به آتش کشیدن مسکو و آذوقه شهر به یاری خود روس‌ها و به فرماندهی فرمانده نیروهای نظامی روسیه و سپس شکست سخت ناپلئون در این جنگ، شرح می‌دهد که میان میخائیل

کوتوزوف فرمانده نیروهای نظامی و تزار الکساندر اول در طول جنگ همواره توافق وجود نداشت. تزار از تاکتیک‌های این کوتوزوف راضی نبود. اما او در استراتژی جنگش در نهایت پیروز شد. تولستوی پس از آن جنگ، صحنه جشن بزرگی که به شکرانه آن پیروزی بزرگ در دربار برگزار شده بود و حضور کوتاه اما پر مجده فرمانده عبوس و پیر و فربه روس در آن مراسم را توصیف می‌کند که کوتوزوف پس از ادای احترام در برابر تزار سالن جشن را ترک می‌کند، اما تزار به دنبال وی می‌دود و نشان افتخار روسیه را در راهروی خروجی قصر به سینه فرمانده نیروهای نظامی خود می‌آویزد. به زبان رمان، تولستوی می‌نویسد که کوتوزوف با همان قیافه عبوس سر تعظیم و سپاس فرود می‌آورد و می‌رود و می‌میرد، اما روسیه می‌ماند. آن فرمانده آمده بود که کشور و ملت روسیه را نگه دارد. آن وظیفه تاریخی او بود و از انجام آن وظیفه تاریخی سربلند و پیروز بدر آمد.

در اینجا نه بحث و دفاع از بیسمارک است و نه دفاع از روسیه، بحث بر سر آموختن از نمونه‌های تاریخی و بحث بر روی فهم خودمان از رضاشاه است، در نگاه به وظایف لحظه پر اهمیت تاریخی ایران! رضاشاه ما برای چه آمده بود؟ آمده بود که ایران را از اضمحلال نجات داده و نگه دارد، دولت ملی ایران را بازسازی بکند، نهادهای حفظ حکومت قانون مشروطه را بنا بکند، دادگستری بسازد، دانشگاه و بنای تولید علم را تأسیس کند، ارتش یکپارچه با ایدئولوژی دفاع از مرزها و ملت ایران را بنا کند، بخش مهمی از قوانین خوب در دفاع از آزادی و عدالت در کشور را عرضه کند، با مقاومت نیروهای ارتجاع سیاه بستیزد و آنها را درهم بشکند، راه و زندگی را بر روی زنان بگشاید و صدها خدمات کوچک و بزرگ دیگر! این شاه بزرگ ایران آمد و تنها طی بیست سال همه این اقدامات شاهانه را آغاز کرد و بعضا ماندگار کرد، از جمله برداشتن حجاب از سر زنان ایران را و بعد با تقدیری نه چندان موجب سربلندی ما، رفت. اما وظیفه تاریخی اش را با سربلندی به انجام رساند.

حال من نمی‌دانم بدون دولت، کشور و ملت و بدون نظم و نهادهای حافظ قانونی همه اینها، چگونه می‌توان از دموکراسی سخن گفت و بحر طویل بافت؟ من دستم در محدوده سهم خودم در پاسخ به یک پرسش بسته است. و تا همین جا هم از طولانی شدن پاسخم پوزش می‌خواهم، اما به احترام همان ذهن‌های جوان آماده‌ام در گفتگویی صمیمانه، در مورد رابطه مستقیم اقدامات و خدمات

رضاشاه بزرگ با استقرار دمکراسی سخن بگویم. و نشان بدهم که بدون آمدن رضاشاه دمکراسی در ایران نمی‌توانست و نمی‌تواند متحقق بشود!

پرسش دوم: سرکار خانم مدرس، در ادامه پرسش‌هایی که از بانوان آسترکی و تهرانی شد، تمایل داشتم این مساله را نیز مطرح کنم که بلافاصله پس از انقلاب از طرف جامعه به حجاب اجباری اعتراض شد. اما در اسفندماه ۵۸ که زنان در اعتراض به زمزمه‌های حجاب اجباری به خیابان می‌آمدند، بخشی از زنان متعلق به بدنه روشنفکر جامعه در ضمن آن که بی‌حجاب بودند و یا حتا فاقد هرگونه اعتقادی به حجاب، به منزله یک فریضه مذهبی بودند، اما از حجاب اجباری حمایت کردند. اما رفته رفته نارضایتی و اعتراض به حجاب اجباری شدت گرفت و به یکی از مبارزات پیگیر زنان و مردان علیه جمهوری اسلامی بدل شد و اوج آن را در خیزش ۱۴۰۱ دیدیم و هنوز هم زنان در پیکار علیه حجاب اجباری بسیار فعال هستند. برخی این پیکار علیه حجاب را به عنوان پاشنه آشیل جمهوری اسلامی مطرح می‌کنند، نظر شما در این باره چیست؟

فرخنده مدرّس — من خوشحالم که شما شروین جان تفاوت ظریفی را وارد ماهیت تظاهرات‌هایی به نام زنان را وارد موضوع کردید. فهم این تفاوت‌ها و قائل شدن به این تفاوت‌ها امروز بسیار بسیار مهم است. مثلاً همان‌طور که در سخنانم در اینجا اشاره کردم ما باید امروز به تفاوت‌ها توجه کنیم، که چطور است ما هم امروز از حقوق و آزادی‌های زنان در ادامه آنچه که رضاشاه و محمد رضاشاه در خدمت به زنان کردند، دفاع می‌کنیم. و اصلاح‌طلبان و مارکسیست‌هایی که با همان آزادی‌ها جنگیده و به همان دلیل هم با پادشاهان پهلوی جنگیده‌اند، حالا خود را عاشق شعار «زن، زندگی آزادی» نشان می‌دهند.

ما می‌دانیم که موضوع حجاب و شعار «یا روسری یا توسری» در ست قبل از پیروزی انقلاب ۵۷ آمد. اما بعد از انقلاب بحث‌های آن به صورت رسمی از سوی کانون قدرت یعنی آیت‌الله خمینی و بحث قانونی کردن آن شروع شد و چند ماهی طول کشید تا حجاب اجباری بشود. خب طبیعی‌ست

که نیروهای مذهبی آن را پذیرفتند و هیچ مشکلی هم با آن نداشتند. نیروهای مارکسیست و لنینیست و هواداران‌شان هم هنوز سرگردان و گیج بودند. هنوز مثلاً انشعابات بزرگی در صفوف آنها اتفاق نیافتاده بود، که یکدسته‌هایی از آنها درست بروند پشت رژیم انقلابی جدید و دسته‌هایی از چپ‌های رادیکال، با همان ایده انقلاب در انقلاب رو در روی رژیم جدید بایستند. همه آنها هم تا آن موقع نگاه کج و معیوبی نسبت به حقوق و آزادی زنان داشتند و آنها را پدیده‌های غربی و وارداتی و تحمیل فرهنگی از سوی امپریالیسم غرب و آمریکا ارزیابی می‌کردند. اما یک اموری در میان چپ‌ها مشترک بود و جزء ایدئولوژی‌شان. مثلاً برگزاری ۱۱ اردیبهشت روز جهانی کارگر، شما باید می‌بودید و اولین نظاهرات ۱۱ اردیبهشت را در تهران توسط فداییان و توده‌ها و خط سهای‌ها را مشاهده می‌کردید. برگزاری آن تظاهرات اسفند ۵۸ که برابر با ۸ مارس بود نیز از همین نوع بود. چپ‌ها تا وقتی هنوز رژیم مستقر نشده بود و رقابت قدرت و چوب سرکوب نیامده بود، همیشه وظیفه خود می‌دیدند، تظاهرات ۱۱ اردیبهشت و ۸ مارس را برگزار کنند. بنابراین از لحاظ مضمونی آن تظاهرات‌ها کمترین ربطی با محتوای آزادی زنان و رفع تبعیض از حقوق آنان نداشت. ما ممکن است از یک مفهوم مشترک یاد کنیم، اما در همان حال دو نوع برداشت کاملاً متفاوت از آن مفهوم داشته باشیم. مارکسیست - لنینیست‌ها برای هر گروه انسانی در سطح جامعه تیپ‌های ایدئولوژیک و ایده‌آل خودشان را داشتند، که آدم‌ها باید به آن قالب‌ها تن می‌داند. مثلاً در مورد زنان، آن تیپ زنان کمسومول بود، زنانی با ظاهر خلقی و کارگری، بدور از مظاهر و جلوه‌های زنان دیگر، به ویژه کشورهای آزاد، با آستین‌های بالازده و با مشارکت در مدارس حزبی برای تبدیل شدن به یک سرباز حزب طبقه کارگر یا در خدمت خلق، خالی از وجوه دیگر زندگی. حتا اگر بچه‌ای هم بدنیا می‌آوردند و می‌پروردند، باید زیر تربیت سخت‌گیرانه ایدئولوژی کارگری و بلشویکی می‌بود. من برای این که صحبتیم به درازا نکشد، به دوستان به ویژه جوانان توصیه می‌کنم که برای آشنا شدن با افکار کمونیستی و استالینیستی در ضدیت آن افکار با وجوه دیگر تمایلات انسانی که برای رشد و پویایی به آزادی نیاز دارد، کتاب ۱۹۸۴ ژورژ ارول را بخوانند تا لمس کنند که چگونه در نظام‌های ایدئولوژیک و توتالیتیر، وجوه مختلف امیال و آزادی درونی انسانی را می‌توان نادیده گرفت و نابود کرد. و اما در مورد این موضوع، یعنی این که آیا مبارزه با حجاب پاشنه آشیل رژیم اسلامی هست یا نه، باید بگویم، به نظر من این امر یکی از پاشنه‌های آشیل جمهوری اسلامی است. برخلاف

میتولوژی و اسطوره هر پدیده واقعی می‌تواند معایب و ضعف‌های متعددی داشته باشد، و یکی از مهمترین پاشنه‌های آشیل جمهوری اسلامی این است که نظام امت است و علیه ملت است. این امر برای ایرانیانی که کشور خود را دوست دارند و به ملت بودن خود سربلند هستند، بزرگترین ایراد و در عین حال ضعف جمهوری اسلامی است که ظرفیت بسیج ۸۰ میلیون ایرانی را علیه آن را دارد. یکی دیگر از پاشنه آشیل‌های جمهوری اسلامی این است نظام سیاسی و حقوقی مبتنی بر شرع است. آزادی و حقوق انسان در کلیت فلسفه آن منتفی است. در این کلیت البته مسئله زنان برجستگی دارد و پررنگ‌تر است. اما می‌دانیم که آزادی و اراده انسان در قانون گذاری تعیین کننده است. حکومت کردن با داعیه نمایندگی از طرف خداوند بر زمین و قانونگذاری در محدوده شرع، از همان آغاز ناقض این آزادی و حقوق و حق قانونگذاری انسان است. پس مبارزه با آن یک امر عمومی و بر اساس نفع و حق عمومی است. بدیهی است آنچه به فرهنگ اسلامی بازمی‌گردد و نگاه اسلامی به زن بازمی‌گردد، فاجعه بار است، در قانون شرع زن نه تنها برابر با مرد نیست، بلکه مرد حق و برتری بر زن دارد، مرد مالک و صاحب اختیار زن است. من نمی‌خواهم در اینجا وارد بحث‌های طولانی حقوقی، مذهبی بشوم، اما تبعیض در قوانین اسلامی علیه زنان انکارناپذیر است. علاوه بر این قوانین حاکم کنونی و حمایت حکومتی از این قوانین پلیدترین بخش‌های فرهنگ پس مانده و ناهنجار را تقویت کرده، که قتل‌های ناموسی و کودک همسری، تنها بخش‌هایی از آنهاست. اما به‌رغم این نباید ما از نظر دور داشته باشیم که موضوع به کلیت و ماهیت رژیم اسلامی برمی‌گردد. باید با کلیت آن مقابله کرد نه با این یا آن وجه آن به تنهایی. هر دینی بنا بر ماهیت خود اگر به قدرت سیاسی و قانونگذاری دست یابد، بر اساس مجموعه‌ای از قوانین تبعیض آمیز حکومت می‌کند. به این اعتبار سیاست یک کشور و یک ملت از بنیاد نمی‌تواند تحت سلطه دیانت باشد. این مهم نیست که اصلاً در قران چه آمده یا شریعت چه می‌گوید؛ اساساً سیاست حوزه دخالت دیانت نیست. وظیفه ما بیرون بردن دین و کوتاه کردن دست آن از دخالت در سیاست و قانونگذاری است. یعنی همان رویه رضاشاه. این رژیم علاوه بر همه معایب، دولت ملت ایران و شایسته مردم ایران نیست. زیرا در عرایضم گفتم که وظیفه یک دولت ملی علاوه بر تلاش در راه حفظ و دوام و قوام ملت و کشور است باید به تأمین بیشترین خوشبختی برای بیشترین مردمان برای حتی الامکان طولانی‌ترین زمان بی‌اندیشد. این بیشترین‌ها جای هیچ تبعیضی نیست. زنان ایران نیمی از این مرمان هستند و حقوق برابر و

آزادی‌های آنان باید راه به قانون خوشبختی راه پیدا کند. در غیر این صورت آن ملت و آن مردمان به توسعه و سعادت و رشد و قوام و دوام دست نخواهند یافت. به باور من تداوم مبارزات زنان ایران از جمله علیه حجاب شاخه مهمی از مبارزات سراسرای ما علیه رژیم اسلامی است و باید ادامه یابد.

مشخصات

روشنک آسترکی: هر عقل سلیمی اگر بدکردار نباشد یا بر نفهمیدن اصرار نداشته باشد، متوجه خواهد بود که اتفاقاً آنچه در هفدهم دی ۱۳۱۴ رخ داد گام مهمی علیه نگاه جنسیتی و مقدمه‌ای بنیادین برای ایجاد برابری جنسیتی در جامعه ایران بود و در نهایت هم ایران آن زمان را به یکی از پیشروترین جوامع در ایجاد برابری جنسیتی در منطقه و جهان تبدیل کرد.



شیدا تهرانی: من فرمان تاریخی رضاشاه را که با حضور بی‌حجاب ملکه و شاهدخت‌ها در انظار عمومی اعلام شد، نوعی تابوشکنی به جهت ارتقاء فرهنگ می‌دانم که زمینه را برای فعالیت‌های اجتماعی زنان و ارتقاء حقوق و جایگاهشان فراهم کرد.



هاله حسینی رامنندی: آزادی زن‌ها یکی از جبرهای تاریخ است و رضاشاه بزرگ این جبر را درک کرد.



فرخنده مدرّس: رضاشاه آمده بود که ایران را از اضمحلال نجات داده و نگه دارد، دولت ملی ایران را بازسازی بکند، نهادهای حفظ حکومت قانون مشروطه را بنا بکند، دادگستری بسازد، دانشگاه و بنای تولید علم را تأسیس کند، ارتش یکپارچه با ایدئولوژی دفاع از ایران را بنا کند و راه و زندگی را بر روی زنان بگشاید.